

به نام خداوند جان و خرد

بررسی وضعیت زنان در افغانستان و تاجیکستان

تاریخ: ۲۵ جوزای ۱۳۹۰ خورشیدی برابر با ۱۵ جون

۲۰۱۱ میلادی

محل برگزاری: کابل، سالن کنفرانس های موسسه

تحصیلات عالی کاتب

گفتگوی ۷۷ بنیاد آرمان شهر (سال پنجم) به «بررسی

وضعیت زنان در افغانستان و تاجیکستان» اختصاص داشت

که با همکاری موسسه تحصیلات عالی کاتب در تاریخ ۲۵

جوزای ۱۳۹۰ خورشیدی برابر با ۱۵ جون ۲۰۱۱ میلادی

برگزار شد. کمبود یا ضعف بحث در این زمینه، نهادهای

فوق را بر آن داشت تا در این خصوص، نشستی برگزار

کنند.

و مقاله ای از فاطمه صادقی

سیاست برقع؛ زنان افغان و دولت های پیش و

پس از طالبان

استفاده و اقتباس از نوشته های این کتاب با ذکر منبع مجاز است.
نظرات مطرح شده در این کتاب الزاما خواست و مشی آرمان شهر
نیست.

شماره های تماس:

۰۷۸۷۱۹۵۲۱۲ / ۰۷۷۵۳۲۱۶۹۷

ایمیل: armanshahrfoundation.openasia@gmail.com

وبسایت: <http://armanshahropenasia.wordpress.com>

فیس بوک: [armanshahr.openasia@groups.facebook.com](https://www.facebook.com/armanshahr.openasia)

بررسی وضعیت زنان در افغانستان و تاجیکستان (گفتگوی ۷۷)

گردآوری، ویرایش و انتشار: بنیاد آرمان شهر

طرح جلد و برگ آرایشی: روح الامین امینی

حروفچینی: جاوید صمدی

چاپ اول: ۱۳۹۰ خورشیدی

شماره گان: ۱۰۰۰

حق چاپ محفوظ و مخصوص ناشر است.

این کتاب با حمایت مالی اتحادیه اروپا و سفارت فرانسه در کابل منتشر شده است. مسؤولیت انتشار کتاب به عهده بنیاد آرمان شهر و مسؤولیت محتوای مطالب به عهده نویسنده یا نویسندگان است و به هیچ وجه نمی تواند بازتاب دیدگاه نهادهای نامبرده محسوب شود.

صدیقه بختیاری، گفتگو گردان جلسه:

در گذشته تاریخی انسان ها نگاه به زن، نگاه تحقیر آمیز و همراه با نوعی پست انگاری بوده است. زن به عنوان جنس دوم و موجودی فروتر، به ندرت از حقوق و مزایای برابر با مرد برخوردار بوده است. زن موجودی تلقی شده که نه تنها از لحاظ قدرت بدنی در درجات پایین تری قرار دارد بلکه از قوای ادراک ضعیف تری نیز برخوردار است.

در افغانستان نقطه ی آغازین مبارزات جدی علیه چنین طرز تفکری را می توان در دوره ی امان الله یافت. امان الله و همسرش ثریا به تاسیس اولین مکاتب و مراکز آموزشی برای زنان پرداختند به طوریکه در فضای بسته ی آن زمان مساله برابری حقوق زن و مرد مطرح شد. اما زمانی که امان الله تعدادی از دختران دانش آموز را به کشور ترکیه فرستاد با واکنش های شدیدی علیه خود روبرو و مجبور شد از تمام اقداماتی که در این زمینه در نظر داشت انجام دهد، خودداری کند. همسرش نیز متهم به سنت شکنی شده و مورد تحقیر قرار گرفت.

دیدگاه های مرد سالاری در افغانستان نسبت به زن را می توان در دوره ی طالبان به خوبی مشاهده کرد. طالبان به هنگام ورود به قندهار (یکی از استان های «ولایات»

افغانستان) زنان را در خانه‌هایشان محبوس کرده و خروج آنها از خانه را به هر دلیلی منع کرد. زن در این دوره به اسیری تبدیل شد که باید در خانه به دنیا می‌آمد و دنیایش همان خانه می‌شد و سپس با زندگی وداع می‌گفت. اصولاً در این دوره عرصه اجتماعی محصور و متعلق به مرد بود و تنها مجرای فعالیت زنان خانه بود و دیگر هیچ.

آنچه که در دوران طالبان تجربه شد به خوبی ظرفیت های جامعه‌ی افغان و نوستالژی دیر پای این جامعه برای تحقق آرمان شهر تک جنسیتی را به نمایش گذاشت. خواست سرکوب زنان و تمایل برای به حاشیه کشاندن آنها از عرصه عمومی جامعه، متکی بر اراده و برنامه نیست بلکه در کل ساختارها و سنت های حاکم بر فرهنگ و جامعه افغانستان پیشاپیش بر فرض غیبت زنان از عرصه عمومی حیات استوار است. آنچه که در این ساختارها و سنت ها مساله ای بعید است و نمی توان در مورد آن تردید داشت، نگاهی است که جهان را در نبود زنان زیبا می بیند و به همین دلیل عرصه را تا جایی که امکان دارد برای حضور آنها می بندد.

اما سئوالی که مطرح می‌شود این است: چگونه چنین چیزی امکان پذیر می‌شود؟ چرا میل به انقیاد زنان در تار و پود پیکر این جامعه رسوخ کرده و استقرار یافته است؟ چگونه می‌شود پرده این پندار را پاک کرد و گشایشی را در افق ذهن فرو بسته جامعه گشود؟ تمام این پرسش ها را نمی توان در یک همایش یا یک نشست بیان کرد و پاسخ گفت.

اما این نشست می تواند گامی برای مطرح کردن جدی تر این دغدغه باشد تا پلی برای فراخواندن همه و بازخوانی وضعیت زن و تامل در باب تقدیری که برای آنها رقم خورده است باشد و زمینه را برای طرح پرسش هایی

بررسی وضعیت زنان در افغانستان و تاجیکستان

مرتبط با وضعیت زنان در محفل های علمی و آکادمیک فراهم سازد.

بسیار خوشحالم که شما فرهیختگان و بزرگواران را در این همایش در جمع خود داریم، حضور شما را مایه شادمانی و ابراز سپاس برای خود تلقی می کنیم.

در برنامه امروز سه سخنرانی و سپس پرسش و پاسخ به سوالات را در نظر گرفته ایم.

قبل از اینکه از خانم گیسو جهانگیری، جامعه شناس و رییس بنیاد آرمان شهر بخوادم محفل امروز را آغاز کنند، می خواهم سخنرانان این برنامه را به شما معرفی کنم: خانم گیسو جهانگیری جامعه شناس و رییس بنیاد آرمان شهر، خانم لوسیا دیرنبرگر دانشجوی دکترای دانشگاه پاریس، خانم مزاری صفا معاون سابق وزارت امور زنان، و استاد محمد اسلم جوادی آمر بخش جامعه شناسی موسسه تحصیلات کاتب.

خانم گیسو جهانگیری جامعه شناس و رییس بنیاد آرمان شهر:

سلام. از دانشگاه کاتب و انجمن علمی دانشجویان این دانشگاه که امروز میزبان ما هستند سپاسگزار هستیم. بنیاد آرمان شهر پنج سال قبل به خود و اطرافیانش قول داد فضاهای مناسبی را برای ایجاد پل میان اهل اندیشه، اهل تحقیق خصوصاً دانشگاه ها، جامعه مدنی، خوش فکران و شهروندان ایجاد کند.

امروز که همه ما گردهم آمده ایم هفتاد و هفتمین باریست که به قول خود و پیمانی که بسته بودیم عمل کرده ایم. برای ما امیدبخش است و خوشحال هستیم که این بار ما دوستان و شهروندان را در دل یک دانشگاه، در یک محل فکر، مکان تحقیق و جایی برای یاد گرفتن گرد هم آورده ایم. از خانم های محترم پرلیکا و دیگر دوستانی که لطف کرده و قدم رنجه کرده اند بسیار سپاسگزار هستیم.

اعتقاد ما در بنیاد آرمان شهر بر این است که بدون ایجاد بسترهای لازم نمی توانیم تغییرات بزرگی را ایجاد کنیم. لازمه تغییرات بزرگ آن است که با هم خوب بیاندیشیم، خوب بیآموزیم، فکرهای جدید تولید کنیم، کتاب های تازه ای را بخوانیم، همدیگر را بیشتر دوست داشته باشیم،

با هم کارهای فرهنگی انجام بدهیم، با دید خوب نگاه کنیم، زنان به مردان و مردان به زنان نگاه کنند و هیچ گونه تبعیضی وجود نداشته باشد. در تغییر این جامعه باید دست به دست هم بدهیم و زمینه حرکت های فرهنگی بلند مدت را بریزیم. بنیاد ما هم سهم کوچکی در این راستا داشته است. در زمانی که کسی زیاد برای کتاب ارزش قائل نیست ما بیش از شصت هزار جلد کتاب چاپ کرده ایم که چند نمونه ی آن امروز در دسترس شما قرار گرفته است. ما امیدواریم امروز صحبت ها پایه ای باشد برای تحکیم رابطه ی ما.

زنان تاجیکستان از زمان شوروی تا استقلال

خانم لوسیا دیرنبرگر دانشجوی دکترای دانشگاه پاریس: اول از همه از بنیاد آرمان شهر خصوصاً خانم جهانگیری که مرا به کابل دعوت کرده اند، متشکر و سپاسگزارم. برای من این همکاری یک تجربه جدید و جالب است. بحث من در چهار بخش است: اول وضعیت زنان تاجیکستان از زمان شوروی تا زمان استقلال، بعد بررسی شرایط زنان در تاجیکستان، گفتمان درباره ی حقوق زنان در تاجیکستان و بالاخره چرا در تاجیکستان جنبش زنان وجود ندارد؟

نظام شوروی

از سال ۱۹۲۴ شورای اجتماعی تاجیکستان در ترکیب شورای اجتماعی ازبکستان ساخته شد. در سال ۱۹۲۹ شورای اجتماعی تاجیکستان از شورای اجتماعی ازبکستان جدا شد و جمهوری اجتماعی تاجیکستان تاسیس شد. یکی از مهم ترین برنامه های شوروی در آسیای مرکزی، سیاست گذاری در زمینه برابری زن و مرد بود. درک شوروی این بود که زنان نماد یا سمبل اصلی فضا و تعالیم

بررسی وضعیت زنان در افغانستان و تاجیکستان

خصوصی بودند، یعنی اینکه ضامن عرف و سنت مردم هستند. برای مردم مفهوم جدید تحمیل کردند. شوروی‌ها تصمیم گرفتند که باید وضعیت زنان در دنیا کاملاً تغییر کند. فکر می‌کردند که اگر زنان آزاد شوند جامعه سنتی را دیگر نمی‌پذیرند.

در تاجیکستان مسأله‌ی آزادی زنان برنامه‌ی نظام لنینی بود. نتیجه کمپین «هجوم» یعنی برداشتن حجاب اجباری و سنتی، بر زنان فشار آورد. شوروی‌ها می‌خواستند نمونه و الگوی جدیدی برای زنان تحمیل و حقوق زن را عوض کنند. برای مثال با ایجاد تغییرات در قوانین سن ازدواج برای دختران که قبلاً ۹ سال بود، ۱۶ سال و برای پسران ۱۸ سال شد. حق رای و حق انتخاب شدن به زنان داده شد. شوروی‌ها عرف و سنت تاجیک‌ها را ممنوع کردند، مثل خرید و فروش عروس. نکاح دینی را ممنوع و نکاح دولتی را که «زکس» نام دارد به جای نکاح سنتی اعمال کردند. در مقابل این قانون مردم تاجیک مقاومت کردند اما شوروی‌ها این قوانین را به زور و وحشت به مردم تحمیل کردند.

برای نظام شوروی مشارکت زنان در فضای عمومی یکی از مهمترین نشانه‌های پیروزی بود. در روزنامه‌های رسمی عکس‌هایی از زنانی که با تراکتور در زمین کار می‌کردند یا کتاب می‌خواندند را نشان می‌دادند، یعنی اینکه برابری زن و مرد را در شکل قوی بیان می‌کردند به این معنا که زن‌ها مثل مردها قدرتمند هستند. از نظر سیاسی زنان در مدارج بالای حزب کمونیست قرار داشته و در مجالس آن به طور فعال شرکت می‌کردند.

همزمان دولت شوروی ارزش‌های خانوادگی را تقویت می‌کرد؛ مادران قهرمانان شوروی به حساب می‌آمدند و می‌بایست بسیار فرزند داشته باشند تا دولت نوپای شوروی را تقویت کنند. برای مثال وقتی که یک مادر

ده فرزند می داشت دولت شوروی به او مدال می داد. اما زنان کماکان وابسته به پدر، برادر و مادر شوهر بودند و جز از برابری در مقابل قانون، نظام مرد سالاری هیچ تغییری نکرد و زنان هم چنان به وسیله مردهای خانواده ی خود، یعنی پدر، همسر، برادر و مادر شوهر کنترل می شدند.

استقلال تاجیکستان

در زمان استقلال تاجیکستان، در سال ۱۹۹۱ بعد از سقوط نظام شوروی، جنگ داخلی شروع شد. حدود صد هزار نفر در این جنگ کشته و بیش از شصت هزار نفر بی خانه شدند جمعیت تاجیکستان در سال ۱۹۹۱ حدود هفت میلیون بود و نود و هشت درصد جمعیت آن کشور با سواد بودند. پس از این جنگ، ایدئولوژی حکومت تصویر دیگری را در مقایسه با زمان شوروی از زنان تبلیغ کرد. زن نماد شیرینی و زیبایی شد. ناسیونالیست ها و اسلام گراها به شیوهی سنت آسیای مرکزی مراجعت کردند.

حکومت پسا جنگی و نیروهای ایدئولوژیک دیگر در کشور، در بازسازی خود تصویر دیگری از زنان ارائه کردند و موقعیت زنان تغییر بزرگی کرد. برای مثال تعداد زنانی که دست به خودکشی یا خودسوزی می زنند از زمان استقلال این کشور رو به افزایش است. به گفته سازمان ملل در سال های ۲۰۰۱ و ۲۰۰۴ تعداد ۳۴۴ زن خود سوزی کرده اند و ۴۳۳ زن توسط شوهرانشان کشته شده اند.

برای مثال امروز سازمان های بین المللی (یو ان) در بدخشان پژوهش می کنند چون این پدیده شوم هر روز بیشتر می شود و مساله خشونت نسبت به زنان باعث نگرانی خانواده ها شده است. مکانیزم های عملی برای

بررسی وضعیت زنان در افغانستان و تاجیکستان

حمایت زنان وجود ندارد، برای مثال خانه امن برای این زنان پیدا نمی شود، وقتی در خانه تهدید می شوند هیچ سر پناهی برای خود ندارند که بتواند به آنجا بروند.

مهاجرت و طلاق

موضوع دیگری که در تاجیکستان مهم است موضوع مهاجرت است. تعداد زیادی از مردم تاجیکستان برای کار به روسیه می روند تا بلکه بتوانند از بی خانمانی و فقر نجات بیابند. بعد از استقلال تاجیکستان، طبیعتاً یک نفر از هر خانواده برای مخارج و کمک کردن به خانواده خود برای کار به روسیه می رود. وقتی مردها برای کار به روسیه نقل مکان می کنند زنان مسوولیت تمام کارهای خانه را به عهده می گیرند، این برای آنها بسیار دشوار است که به تنهایی کار خانه، تربیت اطفال، نگهداری از بزرگسالان و کشتزارها را بکنند.

اکثر جمعیت تاجیکستان شهر نشین هستند و در روستاها جمعیت بسیار کمی زندگی می کنند و تنها ۶٪ از خاک تاجیکستان قابل کشت است.

بسیاری از مردانی که در روسیه کار می کنند برای بار دوم ازدواج می کنند، و همین باعث می شود که زنان خود را که در کشتزارها و دهات زندگی می کنند فراموش کرده و بعد از مدتی طلاق دهند. اکثر زنان تاجیکی از همین مهاجرت ها که باعث جدایی از همسرشان می شود خسته و دلسرد شده اند، چون از سرنوشت خود و کودکانشان در آینده نگرانند. سرپرستی و بدست آوردن پول برای مخارج خانه برایشان بسیار دشوار است زیرا دیگر کسی نیست که از آنها حمایت کند تا بلکه بتوانند مشکلات مالی خود را رفع سازند. زنان تاجیک روستایی به طور میانگین ۵ الی ۶ فرزند دارند که متأسفانه همه اینها به خاطر این مهاجرت های اجباری و بعد از طلاق، تهیه

مخارج برایشان بسیار مشکل است.

امراض و بیماری های جدید مثل ایدز

مشکل رابطه مردان تاجیکی با زنان روسی جدا از طلاق زنان تاجیک، امراضی است که با خود می آورند؛ کسانی که به تاجیکستان باز می گردند همراه خود امراض و بیماری های جدید مثل ایدز می آورند و این بیماری ها به طور نگران کننده ای در میان زنان تاجیکستان زیاد و هر روز بیشتر می شود، که خود همین مهاجرت ها باعث چنین بیماری و فراگیری این امراض در تاجیکستان شده است.

دقیقاً نمی شود گفت زنانی که دچار بیماری ایدز شده اند، چقدر هستند چرا که به طور رسمی گفته نمی شود.

چند همسری

مساله چند همسری در تاجیکستان یک پدیده ی جدید بعد از استقلال است، به خاطر اینکه در دوران شوروی چند همسری ممنوع بود، و همین طور که بیان شده است تنها به ازدواج های رسمی و دولتی در مقابل قانون شوروی اجازه داده می شد.

وضعیت زنان دوم در تاجیکستان برای خود یک مشکل دیگر است. در قانون تاجیکستان ازدواج دینی به رسمیت شاخته نشده است، اگر یک زن در مقابل شیخ (آخوند مسجد) ازدواج کند نمی تواند برای گرفتن نفقه خود بعد از طلاق به دادگاه برود. به دلیل اینکه هیچ انتخابی ندارد چون آن ازدواج قانونی و رسمی نبوده است، اگر در خانواده خشونت وجود داشته باشد باید تحمل کند چون هیچ راه قانونی برای گرفتن حق خود ندارد. در جامعه تاجیکستان بیشتر فشار اقتصادی است و زن تا هنوز استقلال اقتصادی برای خود ندارد و این پدیده هر

روز گسترده تر می شود.

دولت گفتمان زن را اهرمی می کند

چند گفتمان درباره ی حقوق زنان در تاجیکستان وجود دارد؛ از وقتی که تاجیکستان مستقل شد دولت تاجیکستان همه کنوانسیون های بین المللی حقوق زنان را تصویب کرد. مثل کنوانسیون رفع تمام اشکال تبعیض نسبت به زنان، و ماده ۳۷ کنوانسیون بین المللی درباره ی حفاظت از حقوق بشر زن و کودکان را امضاء کرد.

دولت تاجیکستان از تصویب این کنوانسیون چهار هدف داشت: هدف اول، ورود تاجیکستان به جامعه بین المللی، به راستی دولت تاجیکستان می خواست تلاش بیشتری را برای رسیدن به دموکراسی انجام بدهد تا به جامعه جهانی نشانه بدهد و بتواند کمک اقتصادی و بین المللی بگیرد. هدف دوم، دولت جدید در سطح ملی از حقوق زنان استفاده اهرمی می کند تا تغییر در سیاست گذاری را به همه نشان بدهد، چون از زمان استقلال تا به حال همه چیز فرق کرده است، برنامه های زیادی درباره ی حقوق زنان وجود دارد.

اهداف ریاست جمهوری تاجیکستان این است که مشارکت پنجاه، پنجاه را در سیاست برای آنها ایجاد کند و بگوید وضعیت زنان در مقایسه با زمان شوروی خیلی بهتر است، به خاطر اینکه زنان ما مستقل هستند. پس دولت تاجیکستان حقوق زنان را بالا برده، یعنی اینکه تاثیرات شوروی تمام شده است. هدف سوم، دولت تاجیکستان مساله ی زنان را فقط در چهارچوب قانون محدود می کند، یعنی اگر ما به این برنامه ها نگاه کنیم، برنامه ها در حوزه قانون بسیار عالی است و هیچ تبعیضی نسبت به زنان در آنها دیده نمی شود، اما به هیچ وجه ضمانت اجرایی ندارند. چند برنامه دیگر نیز مانند تطبیق

سیاست تساوی جنسیتی در جمهوری تاجیکستان وجود دارد اما قانون جمهوری اسلامی تاجیکستان در مورد مسوولیت پدر و مادر در تعلیم و تربیت فرزند برای این برنامه ها تطبیق نمی شود و هیچ نتیجه ای صورت نمی گیرد. دولت تاجیکستان نظریه های زنان را در نظر گرفته است، اما فضایی را برای چند صدایی و رقابت ایجاد نمی کند یعنی دولت تمرکز گفتمان زنان را در دست دارد. رییس جمهور تاجیکستان زنان را صمیمی و صادق توصیف می کند. اگر زنان بیشتری در ساختار حکومت وجود داشته باشد به نظر، سیاست کشور شفاف می شود، برای مثال می توان گفت که زنان به مواد مخدر علاقه ای ندارند به خاطر اینکه زن یک مادر است و یک مادر جامعه را می سازد و از اطفال و بزرگان پرستاری می کند. اگر در ساختار سیاسی زنان حضور داشته باشند، سیاست یک سیاست پاک است و در آن فساد وجود ندارد. یعنی زنان ضامن پاکی در کشور خود محسوب می شوند.

این دولت گفتمان زن را اهرمی می کند تا دولت را مشروعیت ببخشد. زنان در سیاست کم فعالیت مید کنند ولی دولت تاجیکستان مشارکت زنان در بازار کار را تشویق می کند، که در این رفتار دو عامل دخیل است: عامل اول، در زمان جنگ بین پنجاه تا صد هزار نفر کشته شده اند، اکثر کشته شدگان این جنگ جوانان بوده اند و عامل دوم این است که یک میلیون تاجیک در روسیه کار می کنند، ۸۵٪ مهاجرین مرد هستند، که تاثیر مهاجرت های اجباری است و بدون زنان هیچ پیشرفت اقتصادی ممکن نیست. در تاجیکستان ۸۰٪ کارگرانی که در کشتزارها کار می کنند زنان هستند، یعنی کار زنان در این بخش لازم است و حکومت از این نیروی کار استفاده می کند.

اسلام سیاسی و زنان در تاجیکستان

زنان از قرآن استفاده می کنند تا از حق خود دفاع کنند. سازمان های غیر دولتی برای زنان امکاناتی را مهیا می سازند تا بتوانند عملی شدن کارشان را ممکن بسازند. زن بعد از تولد اول، برای تولد دیگر به خاطر سلامتی خود باید دو سال صبر کند و بعد از آن تولد کند. شورای علما یک کتاب چاپ کرده است که مسوولیت مرد در بنیاد بنای عایله را از نگاه اسلام، برای علما و امام جمعه های تاجیکستان تشریح می کند. در آن کتاب مطرح می شود که اسلام یک گفتمان پدر سالار نیست، و جایگاه زنان به موقعیت اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی آنها وابسته است. آنها ازدواج های اجباری و طلاق را محکوم و دختران را برای تحصیل تشویق می کنند.

حزب نهضت اسلامی تاجیکستان مشارکت زنان را در سیاست، اقتصاد، اجتماع تشویق می کند، یکی از بنیادگران بنیاد اجتماعی در تاجیکستان می گوید زنان در حیات سیاست خیلی مهم هستند چون نشان می دهند خودشان نظریه دارند. اسلام مانعی برای شرکت زنان در جامعه شهروندی نیست چون عرف عادت است. زنان باید بیشتر اشتراک نمایند تا از استعداد زنان استفاده شود. «ساتر» یک کلمه ای تاجیکی هست به معنای حجاب اسلامی، پوشیدن حجاب اسلامی در دانشگاه ممنوع شده است. رییس حزب نهضت اسلامی تاجیکستان می گوید: به خاطر اینکه دختران نمی توانند (ساتر) حجاب اسلامی بپوشند، بهتر است که نپوشند چون دختر مسلمان باید تحصیل کند.

چرا جنبش زنان در تاجیکستان وجود ندارد؟ در حالی که بعد از جنگ داخلی زنان سازمان های غیر دولتی را تاسیس کرده اند. در منطقه جنوب تاجیکستان، می خواستند پلی را میان خانواده و مدارس بسازند، بعد از

جنگ، دختران به درس خواندن نمی رفتند، چون پدر و مادرشان اجازه نمی دادند، چون از خشونت و عدم امنیت می ترسیدند، رهبر این سازمان ها می خواستند اعتماد را بین مردم ایجاد کنند، روانشناسان برای مردم آموزش می دادند، و ابتکارهایی از این دست.

رهبران سازمانی تصمیم گرفته اند که سمینارها و کنفرانس هایی درباره حقوق زن دایر کنند. ولی این سازمان ها به کمک های بین المللی وابسته اند، نه تنها به پول وابسته بلکه به برنامه و راه کارهای بین المللی نیز نیازمندند.

رهبران این سازمان ها فعالیت خود را خودشان انتخاب نمی کنند و راهنما دارند، مثلاً سه ماه در مورد نقش زنان در مورد کارگاه های خانگی سمینار می گذارند، چهار ماه در مورد انتخابات و زنان، چهار ماه درباره ی خشونت در خانواده، و بعد از حقوق زن درباره ی مهاجرت، محیط زیست صحبت می کنند. یعنی زنان نه در طرح مساله خود، نه در برنامه ریزی و نه در اجرای آن خود مختار نیستند. به نظر من این سناریو شباهت های بسیار زیادی به اوضاع افغانستان دارد.

نسل جوان و نسل گذشته

رابطه و گفتگو میان نسل جوان و نسل گذشته قطع شده است، رهبران سازمان های غیر دولتی در جنوب تاجیکستان سالخورده هستند، در زمان شوروی بزرگ شده و تحصیل کرده اند، رییس کارخانه، مدیر مکتب و نماینده در مدرسه بوده اند و تا امروز نیز مطرح هستند ولی نسل جوان در شهر بزرگ شده اند. نظام معارف و آموزشی برهم خورده و جوانان کمتر به دانشگاه می روند چون از لحاظ اقتصادی بسیار ضعیف هستند. و حتی سطح آموزش در این عرصه بسیار پایین رفته است زیرا اعتماد

بررسی وضعیت زنان در افغانستان و تاجیکستان

به نفس خود را از دست داده اند، خصوصاً دختران و زنان، پسران و مردان وقتی که به روسیه می روند و یا از روسیه با آنها در تماس هستند می گویند که زنان تاجیک در مقایسه با زنان روس کمتر تحصیل کرده اند و کمتر زیبا هستند و به همین دلیل زنان خصوصاً دختران احساس کمی می کنند و از ابتکار می ترسند.

پدیده دیگر این است که زنان سنین بالا در خانواده از کار خانه خسته شده اند و کارشان به پایان رسیده است، مسوولیت خانواده را به عروسان و دختران واگذار می کنند و همین سبب شده است که آنها دیگر زمانی برای فعالیت های سیاسی و غیره نداشته باشند. زنان و دختران جوان در خانه می مانند و در جامعه شهروندی مشارکت نمی کنند. زنان از جنگ دوباره می ترسند. در جامعه جنگ داخلی یک طعمه بود و نمی خواهند که به سیاست نزدیک تر بشوند. از سانسور، فشار و تهدید هم می ترسند به همین خاطر در روزنامه ها و جلسات سیاسی خود را سانسور می کنند.

جنبش زنان در تاجیکستان وجود ندارد، و هیچ اطلاعاتی از جنبش زنان و از تجربه ی فمینیسم در سایر کشورهای دیگر نیز ندارند. دانشجویان در مورد خود هیچ نمی دانند. پژوهشگران تاجیکستان وضعیت زنان را نگاه نمی کنند و کار علمی در مورد این موضوع انجام نمی دهند. پس بدون انکشاف پژوهش در باره ی زنان و در مورد نظام مرد سالاری، فعالیت های سیاسی برای حقوق زنان سخت تر می شود.

خانم مزاری صفا معاون سابق وزارت امور زنان: افغانستان جایی برای زندگی زن نیست

موضوع، بررسی وضعیت زنان پس از ده سال خارج شدن طالبان است. در گزارش سال ۲۰۱۱ سازمان ملل متحد مطرح شد که افغانستان جایی برای زندگی زن نیست. این یک جمله تکان دهنده است برای همه ما؛ مرد، زن و اطفال و همه کسانی که در افغانستان زندگی می کنند. اگر خواسته باشیم وضعیت زن را تحلیل و بررسی کنیم، به نظر من در مورد زنان افغانستان باید کتاب هایی نوشت و فیلم های بسیار زیاد درست کنیم تا بلکه زنان افغان را از این منظر بنگریم و ببینم.

وضعیت زنان افغان را می توان در چهار بخش تقسیم بندی کرد: اول: وضعیت صحتی زنان، دوم: وضعیت تعلیم و تربیه زنان، سوم: وضعیت اقتصادی زنان، چهارم: مشارکت سیاسی و حقوق زنان

وضعیت صحتی

وضعیت صحتی زنان در افغانستان پس از ده سال برای همه شما معلوم و واضح است. در اکثر جاها شفاخانه های نسائی و ولادی توسعه یافته است. تبلیغات در مورد توجه به صحت زنان و مادران خصوصاً در شهرها بیشتر دیده

می شود. ذهنیت ها را روشن ساخته اند و استفاده بیشتر از آب های زیر زمینی باعث بهتر شدن وضعیت صحتی زنان شده است. سرپرست وزارت صحت افغانستان این را بیان کرده است که در هر نیم ساعت یک زن در هنگام ولادت جان خود را از دست می دهد. طبق آمار سازمان ملل متحد و سازمان های جامعه مدنی متوسط عمر زنان افغانستان ۴۴ سال است. در حالی که در تمام جهان، متوسط سن زنان بالاتر از مردان است اما در افغانستان میزان سن آنها یک سال کمتر از سن مردها است. ۶۰ - ۷۰٪ مریضان تبرکلوز را زنان تشکیل می دهند.

اکثر زنان قالین باف در معرض ابتلا به بیماری تبرکلوز قرار دارند و در عین حال زنانی هم وجود دارند که با در نظر گرفتن فشارهای روحی و روانی و مشغله های کاری که در تمام قریه ها و شهرها مبتلا به این امراض می شوند. حدود نیمی از زنان از سوء تغذیه رنج می برند. سوء تغذیه در زنان افغانستان از همان روزی که متولد می شوند وجود دارد. چرا که از بدو تولد توجه ویژه ای به آنان نمی شود هم مادر توجه به آنها ندارد و هم پدر خانواده. بعضی خانواده ها سهم غذای دختر را به پسران خود می دهند، برای آنکه پسر خانواده از هر لحاظ بهتر باشد چرا که پسر برای یک خانواده و خودش آینده ساز خواهد بود.

مساله دیگر این است که فرهنگ های ناپسند و بی توجهی در مقابل صحت مند بودن زنان صورت می گیرد، البته ناتوانی زن یا فقر زن باعث شده است که در «صحت» کمتر مورد توجه قرار گیرد. این کم توجهی باعث شده است که اکثر زنان در بعضی از مریضی ها مانند تب، سردرد یا بعضی از مریضی های خاص، نمی پرسند که تو مریض هستی یا نه؟ این یک موضوع مشکل آفرین و ناگوار در افغانستان است. همین سبب

بررسی وضعیت زنان در افغانستان و تاجیکستان

شده است که به مریضی آنها توجهی صورت نگیرد و بدون آنکه به دکتر بروند با چند تا قرص معمولی و چند روز مریضی، به مشکل آنها رسیدگی می شود. جایگاه زن و مرد در خانواده قابل مقایسه نیست. هر مرد در خانواده برای خود جایگاه ویژه ای دارد هم در زمان صحت و هم در زمان مریضی.

وضعیت تعلیم و تربیت

مساله بسیار مهم و حیاتی دیگری که وجود دارد و زنان با آن مواجه هستند و در این عرصه احساس کمبود می کنند وضعیت تعلیم و تربیت زنان است. اگرچه اقداماتی مانند باز شدن دروازه های مکاتب، کورس های سوادآموزی و دانشگاه ها که بعد از سقوط حکومت طالبان به روی زنان باز شده است صورت گرفته و زمینه درس خواندن برای دختران و زنان مهیا شده است و شرایطی را برای آنها ایجاد کرده است که به بورس های آموزشی و تحصیلات در خارج از کشور بروند، یکی از امکاناتی که در این چند سال برای دختران و زنان مهیا شده است ایجاد زمینه برای درس خواندن و تعلیم آنها در دانشگاه های خصوصی است. این باعث شده است که هر دختر و هر زن در هر سن و سالی که دارد و به هر وظیفه ای که مشغول است از تربیت و تعلیم برای آینده خود استفاده نمایند که خود این یک پیشرفت و ترقی برای زنان حساب می آید اما در حال حاضر ۹۰٪ زنان از نعمت سواد محروم هستند. میزان سواد در میان مردان ۳۶٪ و برای زنان ۱۰٪ است، در سال ۲۰۰۳ بخشی در وزارت زنان ایجاد شد که به تمام نقاط و اکثر ولایت ها برای تبلیغات و راضی ساختن خانواده ها برای ثبت نام دختران شان در مکاتب فرستاده شدند.

در سال ۲۰۰۳ درصد آموزش برای دختران ۳۴٪ بود اما

امسال این رقم به ۳۷٪ رسیده است. برای جامعه ما با این پیشرفت کم و محدودیت ها در خانواده این رقم نسبت به سال های قبل بسیار عالی است. ما در حدود یک میلیون دختر بین سنین ۷ - ۱۳ سال داریم که از مکتب استفاده نمی کنند و در خانه هستند. در سال ۲۰۰۵، ۳۶,۳۹۶ نفر در آزمون کنکور شرکت کردند که ۲۲٪ از اشتراک کنندگان را دختران تشکیل می دادند. عنعنات ناپسند، زمینه ها و مشکلاتی که فراروی دختران وجود دارد دلیل این شکاف عمیق بین دختران و پسران است. طبق گزارش برنامه انکشاف بین المللی، از هر ۳۰۰ زن در افغانستان یک نفر دارای تحصیلات عالی است، در حالی که در ایران از بین ۵ زن یک زن دارای تحصیلات عالی است. حالا می شود مقایسه کرد ۵ زن را در مقابل ۳۰۰ زن.

از سوی دیگر تعصبات و بی عدالتی در مقابل رشته های اختصاصی جهت آموزش در دانشگاه ها وجود دارد. در اکثر دانشکده های علوم، حقوق و ... حضور دختران کمتر است و بیشتر می خواهند پسران باشند. دختران را در دانشکده های تعلیم و تربیت بیشتر به ادبیات علاقه مند می سازند تا بتوانند معلم باشد.

اذیت و آزار دختران در مکاتب و دانشگاه ها بیشتر است. نظر به اسنادی که در سال ۲۰۰۵ ارائه شد و میزان اذیت و آزار دختران دانشگاه و مکاتب را ارزیابی می کرد، اذیت و آزار دختران در داخل دانشگاه ها و مکاتب، کمتر از سطح جامعه بوده است.

وضعیت اقتصادی

بخش سوم وضعیت اقتصادی زن افغانستان است. البته زمینه های کار بعد از طالبان مساعد شده است و می توانند کار کنند. ۹۰٪ تولیدات قالین توسط زنان افغانستان

بررسی وضعیت زنان در افغانستان و تاجیکستان

صورت می گیرد، ۵۰ الی ۷۰٪ مسایل کشاورزی بر عهده زنان است، همچنین برای زنان انجمن ها، شوراها، فدراسیون های تجارتي ایجاد شده است، و زمینه ی کار در مالداري، باغداری و تولید لبنیات برای زنان مساعد شده است.

صنایع دستی زنان در این سال ها بسیار رشد کرده و زمینه ی قرصه های کوچک نیز برای زنان ایجاد گردیده است. اما در وضعیت فعلی مصروفیت های زنان در خانه بی ارزش و دست مزد زنان در کارخانه ها بسیار کم است. تولید قالین توسط زنان انجام می شود که مفاد و فروش آن به جیب مردان می رود و اجازه مصرف هم به دست مردان است.

سهم و اشتراک زنان در تجارت بسیار کم است؛ زمین، خانه، موتر (ماشین) و اموال به نام زنها رایج نیست و خود این مساله ای است که در فقر زنان تاثیر دارد. به اساس گزارش سال ۲۰۰۳ میزان عواید یک زن ۷۵۴ افغانی معادل ۱۶ دالر در یک ماه است که در حدود ۳۲٪ عواید خانواده را مهیا می کند. تعصب در مقابل کار در بیرون از خانه برای زنان بسیار وجود دارد. نظر به سنجش و تحلیل هایی که صورت گرفته است فقیرترین زنان در جهان زنان افغانستان هستند.

مشارکت رو به کاهش سیاسی و حقوق زنان

در بخش مشارکت های سیاسی و حقوق زنان افغانستان، در قانون اساسی راجع به حقوق زن صحبت شده است. در ماده ۲۲ قانون اساسی و همینطور قانون محو خشونت علیه زنان که قابل تطبیق است و همین طور کمیسیون حقوق بشر که به خاطر حمایت از حقوق زنان ایجاد شده است، اشتراک وسیع زنان در دو دوره انتخابات ریاست جمهوری افغانستان و پارلمانی بسیار چشمگیر و فعال

بوده است. تخصیص ۶۷ کرسی برای زنان در پارلمان که ۲۷٪ سهم زنان را احیاء می کند، گرچه این همه تشریفاتی و نمایشی است اما باز هم یکی از کارهای قابل تقدیر است. شبکه ها، کمیسیون ها، شوراهای زنان جهت حمایت از حقوق زن ایجاد گردیده است. تنها کسانی که امروز مقابل فساد اداری مبارزه می کنند، زنان افغانستان هستند. اما رفته رفته میزان مشارکت سیاسی و حقوقی زنان افغانستان رو به کاهش است. در یکی از ماده های کنفرانس (بن در سال ۲۰۰۱) آمده بود که سهم زنان در ادارات دولتی و تصمیم گیری ها به ۳۰٪ افزایش پیدا کند ولی با تاسف در سال ۱۳۸۵ این روند به ۲۲٪ کاهش یافت. زنانی که از طریق کمیسیون اصلاحات اداری سهم گرفته اند و در ادارات دولتی موفق شده اند ۲۲٪ بوده است. این میزان در سال ۱۳۸۷ به ۲۰٪ و امسال هم به ۱۸٪ کاهش یافته است، در عوض آن که این آمار و ارقام بالا برود، برعکس پایین تر آمده است.

به دلیل فرهنگ نادرست و عقب مانده، هیچ زنی نمی تواند به خاطر مسائل کاری با تعدادی از آمران خود ارتباطاتی داشته باشد و به این دلیل زنان ناگزیر از کار دولتی دست می کشند که از جمله آن یکی خود من هستم. عقیده نداشتن به توانایی و ظرفیت زنان از دیگر مسائلی است که یک زن کار کرده با آن مواجه است؛ او را مستحق ارث بردن از میراث نمی دانند که مساله بسیار مهمی است زیرا که فقر زنان را به بار آورده است. در جامعه افغانستان زن را به هیچ گونه مستحق میراث نمی دانند اگر هم می دانند حق او را نمی دهند.

بد و بدل زن در برابر گناه برادر و پدرش هنوز پا برجا هست، گناه را پدر و برادرش انجام می دهند و دختر بد یا در بدل داده می شود، خود سوزی، تجاوز جنسی همه ساله با ارقام بلندتر نشان داده می شود.

آرمان های زن افغانستان

همه اینها در بخش حقوقی زنان بود که تشریح دادم و باید به آن توجه ویژه ای صورت گیرد. اما اینجا به خاطر اینکه بنیاد آرمان شهر است می خواهم که آرمان های زن افغانستان را در چند جمله بیان نمایم.

شما جوانان متوجه باشید و در این راستا با مادران و خواهران خود همکاری نمایید و این فرهنگ را برای اولین بار آغاز نمایید تا دیگر به سازمان ملل متحد اعلام نشود که افغانستان جایی برای زندگی کردن زنان نیست. بیایم نشان بدهیم که همان زن برای زندگی کردن در افغانستان از حق و حقوق خود دفاع می کند و می تواند زندگی را در کنار اعضای خانواده خود با آرامش و با نشاط شروع کند. خداوند بخواهد آرمان زنان افغانستان به قوت، اراده و فکر و تعهدات شما جوانان تحقق یابد. فرهنگ سازی در زمینه‌ی داشتن مصونیت اجتماعی، تا زمانی که خودمان فرهنگ سازی نکنیم و ارزش و اهمیت زنان را از نگاه اسلامی و حقوق بشری در جامعه تبلیغ نکنیم و نگوییم و با عنعنات ناپسند در مقابل زن مبارزه نکنیم باز هم با مشکلات روبرو خواهیم شد.

در بخش تعلیم و تربیت برای دختران، پسران را خطاب می کنم که خواهران خود را همراه با خود به دانشگاه ها بیاورید؛ بگذارید هر چه که می گویند بگویند و شما هم کوشش نمایید که خواهران خود را به تعلیم و تربیه علاقه مند سازید که تعلیم و تربیه، آموزش و پرورش برای آنها بسیار مهم است و امیدوار می سازد که آرمان های زنان افغانستان در عمل به موفقیت بیانجامد که در آینده درصد تعلیم و تربیت، آموزش و پرورش دختران مثل دیگر کشورها بلند برود.

در زمینه توانمندی اقتصادی و از بین بردن فقر زن، بگذارید اگر زن یک افغانی دارد از آن خود او باشد.

بگذارید زن افغان کار بکند، زحمت بکشد، استعداد خود را به کار بگیرد تا زمانی که بتواند از این فقر نجات پیدا کند، خود کفا شود و بتواند حداقل اگر مرد دو دانه نان برای خانه می آورد زن هم بتواند در کنار آن در مخارج خانه با مرد خود همکار باشد.

دست به دست هم بدهیم و در این عرصه همکاری خود را اعلان کرده باشیم تا بلکه از این مشکلات به خوبی گذر بکنیم. زنانی شاید باشند که آرمان‌هایی بالاتر از ما داشته باشند که امیدواریم بتوانند توانمندی‌های خود را با ما شریک بسازند تا برای پیشبرد اهداف خود از آن بهره بگیریم و به موفقیت خود و زنان افغانستان برسیم.

محمد اسلم جوادی آمر بخش جامعه شناسی موسسه
تحصیلات عالی کاتب:

خانم مزاری صفا به خوبی وضعیت زنان را تشریح کردند.
وضعیت زنان در افغانستان بهبود پیدا کرده است، منتها
برای اینکه بتوانیم این بحث را طرح کنیم و به یک فهم
مشترک برسیم که چگونه می شود این وضعیت را تغییر
داد باید چند پرسش را مطرح کرد: ما در مورد زنان چه
می دانیم؟ این یک پرسش عامیانه ی توصیفی است که
مخاطب آن تمام انسان های افغان هستند؛ زنان در کجای
جامعه ما قرار دارند؟

پرسش دوم: پرسش تحلیل گرانه است، پرسش اول
پرسش توصیفی بود، ما می خواهیم وضعیت را توصیف
کنیم که تا حدی خانم مزاری صفا بخشی از وضعیت
زنان در افغانستان و خانم لوسیا دیرنبرگر وضعیت زنان
در تاجیکستان را توضیح دادند، پرسش این است که چه
ساختار و مکانیزمی با چه عواملی باعث می شود که زنان
در جامعه از چنین وضعیتی برخوردار باشند؟

پرسش سوم: اگر ما بپذیریم که زنان در وضعیت نا
محدودی در جامعه قرار دارند و به این جمع بندی برسیم
که زنان در یک جایگاه نامناسب در جامعه اند، چه می
شود کرد که از این وضعیت رهایی پیدا کنند و چگونه

میتوان وضعیت زنان را بهبود بخشید؟

این سه پرسش بسیار پرسش های اساسی است و من سعی می کنم در قالب همین پرسش ها صحبت و جمع بندی کنم.

راجع به زنان چه می دانیم؟

در این پرسش چند مفروض و چند پیش فرض وجود دارد و ما باید نسبت به آن ها آگاهی پیدا کنیم. وقتی که ما مستقیماً نمی پرسیم راجع به انسان افغان یا راجع به زن افغان چه می دانیم؟

یک مفروض این است که در جامعه بین زن و مرد تفاوت وجود دارد. مفروض دوم، دو نوع تفاوت است یکی تفاوت فیزیولوژیکی است و دوم تفاوت اجتماعی. آنچه در این پرسش مستور و پوشیده است یعنی پیشایش مفروض انگاشته شده این است که جنسیت در افغانستان یک متغیر یا یک مفروض یا یک ارزش اجتماعی است تا فیزیولوژیک یا بیولوژیک. بدین معنا که تفاوت بین زن و مرد در این جامعه بر مبنای تفاوت های فیزیکی نیست؛ بلکه بر مبنای تلقی و پندار آدم ها از جنسیت زن و مرد است. مفروض سوم که در این پرسش مستتر مانده این است که تفاوت اجتماعی ای که بین زن و مرد در افغانستان وجود دارد مبنای نابرابری، شده است.

در افغانستان صرف اینکه زنان در یک موقعیت و مردان در یک موقعیت متفاوت تر از زنان قرار دارند نیست، بلکه موقعیت زنان با مردان برابر نیست. اگر زنان را در ساختار خانواده در نظر بگیریم نظام فرصت ها، موقعیت ها و امکاناتی که در اختیار یک مرد قرار دارد در اختیار یک زن قرار ندارد، یک مرد بیش از یک زن از فرصت ها و امتیازها برخوردار است. و این تنها در سطح خانواده نیست بلکه در سطح بزرگ اجتماع است، من تمثیل دادم به خاطر اینکه خانواده برای ما یک واحد مانوس

بررسی وضعیت زنان در افغانستان و تاجیکستان

و ملموس و بسیار در دست است، پس سوال این است که ما در مورد زنان چه می دانیم؟ من یک پاسخ می دهم و این پاسخ را بازنگری می کنم. ما در مورد زنان چیز زیادی نمی دانیم مهم ترین در مجموع صحبت هایی که صورت گرفت و جزئیاتی که مطرح شد، مساله ای را که ما باید در نظر بگیریم این است که «زنان» در افغانستان مساله ی اندیشه نشده است.

زن یک سوژه ی اندیشه و تفکر نبوده است، این فرض ماست. چه دلایلی وجود داشته است که مساله و سوژه زنان اندیشه نشده است؟ دلیلی که برای این کار وجود دارد باید مشخص و واضح باشد. دلیل آن این است که در جامعه ما تعریف از مرد و زن بر اساس قالب های حاکم بر ذهن و دستگاه فهم و ادراک ما صورت می گیرد. یعنی قالب ها یا الگوهای حاکم بر ذهن و فهم ما به گونه ای است که در آنها مساله زن مطرح نیست.

در اینجا این پرسش مطرح می شود که این قالب ها چیست؟ عناصر این قالب ها چه هستند؟ چه چیزی باعث شده است که این قالب های ذهنی شکل بگیرند و چه خصلت هایی دارند؟

قالب ذهنی زندگی روستایی

در قدم اول، قالب های ذهنی انسان افغان دست کم از دو عامل بی تاثیر نبوده است؛ یکی زیست جهان و دیگری معیشت. زیست جهان انسان افغان بیشتر و اغلب روستایی بوده است البته ما در محیط روستایی زندگی کرده ایم و در محیط روستایی حتی در شهرها نفس می کشیم. شهرنشینی ما یک الگوی زیست استقرار یافته شهری نیست، بلکه پوششی است برای همین سنت ها و همان شیوه های زندگی روستایی. ولی مساله اصلی در اینجا جغرافیای زندگی است.

زنان در محیط روستایی در جامعه غایب اند. برای یک جامعه روستایی زنان مساله نیستند، همه چیز بر محور مردان می چرخد. قالب های ذهنی ما از زنان، مردان، انسان و جهان، متأثر از همین فضای جغرافیایی است. پس یکی از زمینه های که قالب های ذهنی ما در آن شکل می گیرد. زیست جهانی است که ما در آنجا به سر می بریم.

سنت های اجتماعی

عنصر دومی که در شکل گیری و شکل دهی قالب های ذهنی ما تاثیر گذار است و الگوهای رایج اندیشدن ما درباره زنان و انسان را در افغانستان تشکیل می دهد، سنت های اجتماعی ماست.

اما این سنت ها کدام هاست؟ سنت های اجتماعی، سنت های موجود در جامعه و سنت های مرد سالاری است.

این سنت ها چند ویژگی دارد اما مهم ترین اصل این سنت این است که توسط مردان ابداع شده است، ویژگی ها و الگوهای موجود در این سنت اگر به دقت مورد توجه قرار داده شود فهمیده می شود که چرا این سنت ها در نهایت یک قالب ذهنی ای را به وجود می آورد که نه تنها برای مردان بلکه برای زنان افغان هم وجود دارد. یعنی زن افغان در افغانستان مردانه می اندیشد و مردانه به جهان می نگرد و در قالب همین قالب های ذهنی به پدیده ها نگاه می کند. به همین دلیل است که نه تنها مرد افغان درباره زن افغان نمی داند بلکه زن افغان هم درباره زن افغان نمی داند.

عدم حق مالکیت زنان

یکی از این سنت ها، سنت عدم مالکیت و به رسمیت نشناختن حق مالکیت برای زنان افغانی است. خانم

بررسی وضعیت زنان در افغانستان و تاجیکستان

مزاری صفا در بخشی از سخنان خود گفتند که زنان در جامعه افغانستان در چه وضعیت اقتصادی قرار دارند. قرار گرفته ایشان ۹۸ درصد از زنان فاقد مالکیت هستند و فقط ۲ درصد دارای مالکیت هستند. شما می دانید که بین توانایی انسان ها برای استفاده از حقوق و داشتن قدرت، داشتن منزلت و داشتن ثروت و حق مالکیت، ربطی وجود دارد. بر اساس همین به رسمیت نشناختن حق مالکیت زنان کشور در جامعه ما سنت ارث وجود ندارد. برای زنان، در این جامعه هیچ گاه حق ارث داده نمی شود. به همین ترتیب حق آزادی، حق مشارکت سیاسی، حق تحصیل، حق سواد و مهم تر از همه در این سنت، زن یک ابزار است، یک موجود ساده که در کنار مردان زندگی می کند.

خوشبختی زنان گره خورده به خوشبختی مردان. و به همین دلیل است حتی اگر قالین بافی هم بکنند، در نهایت دست مزدی که می گیرند خودشان مالک آن نمی شوند. اگر در همین جا ما یک فرض مارکسیستی را بیان کنیم می خواهیم ببینیم چه اتفاق می افتد؟ مارکس عقیده دارد کار، جوهر انسانی است و انسان از طریق کار و از طریق عمل، جوهر انسانی خود را محقق کرده و فعلیت می بخشد. به همین دلیل بر اساس نگاه مارکس در جامعه سرمایه داری و در جوامع دیگر زمانی که انسان با محصول کار خود بیگانه می شود در واقع این انسان از خود بیگانه می شود.

اگر ما این فرض را بپذیریم که کار نسبتی با جوهر انسانی دارد و بیگانه شدن با محصول کار باعث از خود بیگانگی می شود، می توانیم نتیجه بگیریم که بیگانگی زنان ما در محیط روستایی با محصول کارشان به نوعی حس عدم اعتماد و عدم اصالت و در کل به معنای خشن کلمه به نوعی بردگی منتهی می شود. زنان موجود ابزاری اند که

باید برای خشنودی شوهرشان کار کنند و خوشبختی خود را قربانی بکنند تا این که شوهرانشان خوشبخت شوند. بنابر این بخشی از واقعیت های جامعه ما در درون همین سنت ها شکل می گیرد، ادامه و استمرار پیدا می کند، حفظ می شود و در نتیجه قالب های ذهنی ما به خصوص در محیط روستایی، متأثر از همین عناصر است.

آیا در محیط شهری وضعیت متفاوت است؟

نخیر. به دو دلیل می توان ارزیابی کرد: زن در جامعه شهری و برای انسان شهری در افغانستان هم، هنوز یک سوژه و یک مساله نیست و مساله اندیشه نشده است. به رغم اینکه زمانی که در دنیای مدرن شهر تاسیس می شود در واقع کانون ساخت شهری، از روستا به شهر و به صنعت منتقل می شود و شهرهای امروزی بیشتر بر اساس منطق اقتصادی شکل می گیرند و در نظام شهری فرصت هایی به وجود می آید که در این فرصت ها توانایی و ویژگی های جنسیتی آدم ها به حداقل کاهش پیدا می کند. بسیاری از فرصت های شغلی که در سطح شهر وجود دارد را هم یک مرد می تواند انجام بدهد و هم یک زن. اما دو عامل باعث شده است که زن به رغم همه فرصت هایی که در شهر مهیا است باز هم نتواند تبدیل به یک سوژه شود؛ نخستین دلیل به ماهیت نظام شهری و زندگی شهری بر می گردد.

تفسیرهای گوناگونی از شهرنشینی و الگوی زندگی شهری وجود دارد ولی مهم ترین آن این است که در زندگی شهری، اقتصاد مهم ترین عامل است و مهم ترین منطق اقتصاد حداکثر سازی سود است و در منطق حداکثر سازی سود چیزی به نام حقوق، اخلاق و پاره ای از ارزش های دیگر به اولویت های درجه دوم و سوم تبدیل می شود. به همین دلیل ممکن است در شهر

بررسی وضعیت زنان در افغانستان و تاجیکستان

فرصت های اقتصادی برای زنان وجود داشته باشد ولی در نگاه حاکم بر این شهر به جذابیت های کالایی زنان توجه صورت گرفته است. به همین دلیل زنان در جامعه شهری بیشتر به یک کالا بدل شده اند تا این که از حقوق مستقل انسانی برخوردار باشند تا مجبور شوند در مقیاس مردانه به جهان نگاه کنند، تجربیات زنانه خود را به جهان منتقل کنند و نگاه متفاوتی به این پدیده ها داشته باشند و از جایگاهی ویژه و متفاوت برخوردار باشند.

نظام اقتصادی به کالا بها می دهد و به زنان هم به خاطر جذابیت های کالایی که وجود دارد بیشتر یک نگاه کالایی نموده است و به همین دلیل فرصت های شغلی ای که در شهر است و در اختیار زنان قرار گرفته بیشتر فرصت هایی است که از جنبه های کالایی برای ما اهمیت دارد. بنابراین جوهر، ماهیت و ارزش های انسانی زن نادیده و مفعول واقع شده است.

دومین عاملی که باز هم در سطح شهر، زنان نتوانسته اند جایگاه خود را بهبود ببخشند و از نظر شان و منزلت و حیثیت و ارزش های انسانی ارتقاء پیدا نکنند، نبود توانایی و ظرفیت های زنان است. ساختار مرد سالار جامعه تاثیر خود را به لحاظ شکل گیری ظرفیت های انسانی در سطح زنان باقی گذاشته است. فراهم نمودن فرصت های آموزش در واقع به بسیاری از ظرفیت های زنان اجازه ی بارور شدن نداده تا به فعلیت برسد و در نهایت جنبش زنان یک جنبش حقی و ناکارآمد شده است.

به هر صورت نگاه پولی و کالایی به زنان از یک سو و نبود ظرفیت های انسانی و توانایی های استیفای حقوق و استفاده از این فرصت ها از سوی دیگر، همچنان مساله زن را در جامعه شهری با مشکل مواجه کرده است.

زن در عرصه های عمومی

وقتی ما در یک جامعه با چنین وضعیتی مواجه هستیم و زنان در چنین جایگاهی قرار دارند، پرسش این است که آیا می توان انتظار داشت که زن در عرصه های عمومی ظاهر شود و از فرصت و جایگاه برابر با مردان برخوردار باشد؟ طبیعی است که پاسخ منفی است و جواب این است که در واقع در افغانستان و در جامعه ی امروزی هنوز ما راجع به مساله زنان نمی دانیم. زیرا نگاه ما به جهان تحت تاثیر قالب های ذهنی است و این قالب های ذهنی از درون این ساختار مرد سالار به وجود آمده است و زنان خود در درون همین افق ذهنی، بینش، نگاهشان به جهان و خودشان پرورش می یابند.

تغییر این وضعیت

پس در این جا پرسش سوم قابل طرح است: اگر ما بپذیریم که در جامعه نابرابری وجود دارد و زنان در جایگاه متفاوتی با مردان قرار دارند و این تفاوت ها، تفاوت های طبیعی نیست، بلکه تفاوت های اجتماعی است و این وضعیت، وضعیت نامطلوب است، پس چه می شود کرد برای حل این مشکلات؟ چه ساز و کاری باید اندیشید و چه اقداماتی باید انجام داد برای این که تغییری در این وضعیت ایجاد کنیم و این وضعیت بهبود بیابد؟ بخشی از مسایل را خانم مزاری صفا به عنوان پیشنهاد مطرح کردند. حقیقت این است که ممکن است بعضی از شما تصور کنید که در جامعه تا حد زیادی امکانات و ظرفیت های قانونی به خصوصی فراهم شده است که وضعیت زنان تغییر کند و در نتیجه کار بیشتر لازم نیست. اما قانون زمانی به واقعیت اجتماعی بدل شده و از یک حالت انتزاعی بیرون آمده و به یک امر واقعی و انضمامی تبدیل می شود که ظرفیت هایی برای استفاده از

قانون وجود داشته باشد.

در عین این که در جامعه ما ساختارهای قانونی تا یک حدی وجود دارد و در عین این که نهادها، انجمن ها و موسسات و... فعالیت دارند، شما هنوز می بینید که وضعیت جدید زنان در جامعه ما که تا حدی حسی از خوشنودی و رضایت نسبت به این وضعیت است چنان متزلزل و ناپایدار می باشد که هر لحظه این دلهره در دل تک تک ما وجود دارد که ممکن است، وضعیت به زمان گذشته باز گردد. پس اگر قرار باشد تغییری در وضعیت ایجاد شود این تغییر باید ملموس و عینی باشد. تنها تغییر در سطح قانون و در ساختارهای حقوقی کافی نیست، لازم است ولی کافی نیست. برای اینکه اگر واقعیت های اجتماعی، عینی و انضمامی در جامعه تغییر کند، حتی قانونی که تغییر نکرده باشد را هم می توان تغییر داد، ولی اگر این ظرفیت ها وجود نداشته باشد احتمال این که این قانون بر روی کاغذ باقی بماند و به یک امر انتزاعی و بی مصرف بدل شود، زیاد است.

رشته مطالعات زنان

برآورد من این است که یکی از کارهایی که باید در زمینه تغییر و تحول مسیر زنان صورت بگیرد، وظیفه و رسالتی است که دانشگاه می تواند انجام بدهد. برای این که اصولاً در جامعه مدرن و جامعه سنتی تفاوت اساسی که وجود دارد این است که دانشگاه در جامعه مدرن، یک نهاد مرجع است. عمیق ترین و بنیادی ترین تغییرات از دانشگاه ها شروع می شود. دانشگاه است که آگاهی را عمق بخشیده و آن را توسعه می دهد و ظرفیت های اجتماعی را گسترش می دهد. به همین دلیل است که اگر اتفاقاتی که در سطح موسسات، قانون و خیلی جاهای دیگر در افغانستان رخ داده است در دانشگاه ها

اتفاق می افتاد ما می دیدیم امروزه توانایی زنان برای احراز جایگاه برابر با مردان یا برخورداری از جایگاه شایسته و مطلوب چند برابر می شد. بنابراین عقیده من براین است که اگر فعلا قرار باشد که معطوف به تغییر وضعیت زنان بیاندیشیم و اگر دانشگاه را به عنوان یک مکان آکادمیک و مرجع قبول داشته باشیم، باید این تغییر در سطح دانشگاه ها اتفاق بیافتد.

به همین دلیل مجموع این وضعیت که درباره آن صحبت کردیم به شما می تواند گوشزد کند که تاسیس رشته مطالعات زنان در چنین وضعیتی در درون دانشگاه ها چقدر اهمیت دارد.

این که بدانیم مطالعات زنان چیست و چه مسایلی در آن گنجانیده می شود، مساله‌ی اساسی که دانشگاه با تاسیس رشته مطالعات زنان ایجاد می کند این است که این مساله را از یک امر اندیشیده نشده به یک امر اندیشه پذیر و به یک سوژه فکر تبدیل می کند. ذهن آدم ها و دغدغه های آنها و انرژی شان را درگیر می کند و این مهم ترین اتفاقی است که باید رخ بدهد، یعنی غیبت زنان را به حضور تبدیل می کند، از عرصه سکوت، از عرصه خاموش و اندیشیده نشده تاریخ به عرصه اندیشه پذیر فرا می خواند و این اتفاق، اتفاق اندکی نیست.

فقط دانشگاه می تواند این کار را انجام دهد و به همین دلیل است که من احساس می کنم که در شرایط فعلی ضرورت و زمینه ها برای تاسیس رشته مطالعات زنان خیلی فراهم است و ما خوشحال خواهیم شد و امیدواریم که این اتفاق بیفتد و دانشگاه کاتب در این زمینه پیشگام باشد. اما نه به عنوان یک افتخار که موسس رشته ی مطالعات زنان در افغانستان باشد، بلکه از باب اینکه رسالت و مسوولیت اخلاقی و آکادمیک خود را در رابطه با توسعه و بالا بردن آگاهی در جامعه انجام داده باشد.

جمع بندی توسط خانم گیسو جهانگیری

آنچه توسط سخنرانان گرامی مطرح شد حاکی از آن بود که افغانستان جایی برای زندگی زن نیست و در پایان گفتیم که چه باید کرد که غیبت زنان را به حضور تبدیل کرد. برای این کار همین تجربه‌ای که امروز کسب می‌کنیم یکی از قدم‌های مهم در این عرصه است، خانم لوسیا دیرنبرگر وقتی که از تجربه تاجیکستان برای ما صحبت کرد، به چند نکته‌ی اساسی اشاره نمود:

۱- تجربه‌ی کشوری که قانون‌های مترقی، فراگیر و فکر شده و بدون تبعیض برای زنان تدوین کرده است، اما این قوانین قابلیت اجرایی ندارد و تفاوت فاحشی میان واقعیت یک جامعه و قوانین آن، وجود دارد.

ایشان کوشش کرده‌اند با مرور کردن یک تاریخچه، توضیح بدهند که در دو سیستم سیاسی تاجیکستان، چه زمان شوروی که با شعار لنین، برابری زنان را در واقع تضمین می‌کند و با اهرمی ساختن مساله زنان به عنوان یکی از حوزه‌های اصلی حضور شوروی و جامعه جدید سوسیالیستی چه پس از فروپاشی شوروی در دورانی که تاجیکستان مستقل شده است هم دوباره زن به عنوان یک سوژه‌ی محوری و اطلاع‌آ آن برنامه‌ریزی‌ها و قوانین باز به گونه‌ای به اهرم تبدیل شده است. این بهترین درسی

بود که از صحبت های خانم لوسیا دیرنبرگر یاد گرفتیم. ۲- ایشان به مساله ی جنگ اشاره کردند که در سخنان دوسختران بعدی اشاره ای نشد. یعنی اگر ما جنگ را به عنوان یک پدیده اصلی پایدار با حضور سهمگین برای توضیح و تشریح کردن شرایطی که امروز زنان افغانستان در آن به سر می برند از قلم بیاندازیم خیلی از پرسش ها بی پاسخ خواهد ماند.

۳- مساله اهرمی کردن سوژه زنان چه به وسیله نیروهای اسلامی که در تاجیکستان فعالیت دارند، چه از طریق حکومت تاجیکستان و تمرکزی که در واقع در دست دولت است مانع از این شده است که زنان باسواد تاجیکستان (۹۸٪ جامعه زنان تاجیکستان با سواد هستند) قادر باشند که جنبش زنان را ایجاد کنند.

خانم لوسیا دیرنبرگر در پاسخی که به این سوال دادند، اشاره ای هم به افغانستان داشتند، یکی از شکاف هایی که بین نسل ها در تاجیکستان به وجود آمده است که به نظر من این فاصله نسل و تجربیات آن در افغانستان، قابل تأمل است برای اینکه نسل های قبل تر در سیستم های حکومتی دیگری زندگی کرده اند و دسترسی به امکاناتی داشته اند که شاید در این دوره برای مثال در افغانستان کمتر بوده باشد، از یک سو این مساله رامطرح می کنند و از سوی دیگر اشاره می کنند به نکته ای که در افغانستان خیلی سوژه داغ است، وقتی که برنامه ریزی ها، فکرها برای تغییر وضعیت زنان در محل دیگری فکر می شود و مورد بررسی قرار می گیرد و کادرهای اجرایی از طریق کمک های بین المللی فعالیت کنند، تا چه حدی زنان خود صاحب تفکر و برنامه ریزی برای پاسخ دادن به مطالبات و خواسته های خود خواهند بود؟ به طور طبیعی آن ها دچار ضعف ها و مشکلاتی می شوند که در تاجیکستان پسا شوروی یک معضل شده است.

بررسی وضعیت زنان در افغانستان و تاجیکستان

تاجیکستان ده - پانزده سال از افغانستان از زاویه کمک‌های بین‌المللی به خاطر مسائل زنان جلوتر است اما متأسفانه بیلانی که خانم لوسیا به ما می‌دهند، بیلان مثبتی نیست که امید می‌رود در افغانستان مساله به گونه دیگر مطرح شود.

خانم مزاری صفا با صحبت‌های تکان‌دهنده خود در آغاز حرف‌شان در مورد زنان کوشش کردند که نیمه پر لیوان را ده سال پس از طالبان در زمینه‌های مختلف مانند صحت، تعلیم و تربیت، اقتصاد، مشارکت سیاسی و حقوق زن به ما نشان بدهند؛ اما متأسفانه عمق فاجعه به قدری زیاد است که با وجود قدم‌های نسبتاً مثبت که در برخی از این زمینه‌ها برداشته شده است امروز کماکان افغانستان بالاترین درصد مرگ و میر مادران در زایمان را دارد. به گفته خانم مزاری هر نیم ساعت به طور متوسط یک زن سرزا می‌میرد. یک پزشک به من گفت: اگر ما پنج هزار قابله‌ی جدید تربیت کنیم که دوره‌ی آن دو سال طول می‌کشد، مرگ و میر مادران در افغانستان نصف می‌شود یعنی اینکه مسایل راه حل هم دارند، و این طور نیست که باید در انتظار نشست و می‌توان از آنها بهره‌گرفت.

نکته دیگری را که خانم مزاری مطرح کرده‌اند بر خلاف روند کشورهای دیگر طول سن متوسط زنان در افغانستان یک سال کمتر از مردان است، که در اکثر کشورهای جهان، زنان در اکثریت ۵۱ درصد جامعه قرار دارند.

در رابطه به تعلیم و تربیت در حال حاضر ۹۰٪ از زنان از سواد بی بهره هستند. البته ایشان به پدیده درصد دخترانی که، مکتب را ترک می‌کنند اشاره نکردند. اگر ما می‌بینیم که ۳۷٪ از دختران به مکتب رفته‌اند خوب است که بدانیم چند درصد بعد از شش ماه یا یک سال مکتب را ترک کرده‌اند. این پدیده را در تاجیکستان جنگ زده

هم می بینیم که خانواده ها مایل نبودند به خاطر امنیت، دختران خود را به مدرسه بفرستند. یکی از دلایل افت آموزش و پرورش در تاجیکستان مساله جنگ بود و خانواده ها ترجیح می دادند هم به خاطر امنیت و هم به خاطر مساله فقر دخترانشان را زودتر شوهر بدهند و یک نانخور در خانواده کمتر بشود.

در رابطه با وضعیت اقتصادی، نکته ای که خانم مزاری به آن اشاره کردند این است که اتفاقاً ۵۰ تا ۷۰٪ کار کشاورزی در افغانستان را زنان انجام می دهند این به گونه ای به صحبت آخر ما ربط دارد که می تواند بحث بعدی ما باشد؛ آیا مشکل در واقع روستایی بودن فرهنگ افغانستان است؟ آیا مردها به این دلیل که در روستاها بیشتر کار می کنند پس قدرتمند هستند و یکی از دلایل توضیح دهنده بی عدالتی و نابرابری حق زنان در مردان است یا شاید این مساله ابعاد دیگری دارد؟ ۵۰ تا ۷۰٪ اقتصاد کشاورزی افغانستان بر دوش زنان است اما زنان از تولیدی که باعث و بانی آن هستند، بهره نمی برند و اموال به نام مردان است و مساله ی مالکیتی که استاد به آن اشاره کردند به عنوان یک مساله کلیدی مطرح است. طبق صحبت های خانم مزاری اگر متأسفانه فقیرترین زنان جهان، زنان افغانستان هستند در عوض گشایش هایی در رابطه با مشارکت سیاسی زنان حداقل در سطح شعار و در سطح تصمیم گیری، در بن آغاز شد. صحبت از این بوده است که ۳۰٪ از ارگان های دولتی را زنان اشغال کنند. که متأسفانه در چند سال گذشته، و در سال ۱۳۹۰ به ۱۸٪ رسیده است. حضور زنان در مجلس که ۲۷٪ است بیشتر تشریفاتی و سمبلیک است، اما محیط کار در افغانستان هنوز زن گریز و زن ستیز است و این یکی از موانعی است که باعث این می شود که زنان مایل نباشند تا در ادارات دولتی کار کنند. در پایان می توانم

بررسی وضعیت زنان در افغانستان و تاجیکستان

بگویم که مساله‌ی خود سوزی و تجاوز جنسی را مطرح کردند که به نظر ایشان بیشتر شده است و بیشتر گزارش می‌شود و این را هم نمی‌دانم و نمی‌توانیم مقایسه بکنیم با سال‌های قبل اما گفتند که آرمان‌های زنان افغانستان در چهار زمینه است:

۱- مساله فرهنگ سازی، ایجاد مصونیت اجتماعی، چه از زاویه حقوق بشری و چه در چارچوکات اسلام و از بین بردن عنعنات ناپسند ضد زن که لازمه آن یک کار فرهنگی و مستمر با یک اراده‌ی قوی است.

۲- آموزش و پرورش و آموزش عالی برای دختران و زنان و مادران.

۳- توانمندی اقتصادی و مبارزه با فقر.

۴- و بالاخره به عنوان یک مساله کلیدی، دسترسی زنان به صحت با کیفیت و سلامتی و تندرستی شان است.

من فکر می‌کنم که بعد از صحبت‌های عالی این دو دوست محترم، استاد بسیار واضح و دقیق صحبت نمودند که می‌خواهم اشاره‌ای بکنم که درس‌هایی که از صحبت ایشان یاد گرفتیم این است که راجع به زنان؟ چه می‌دانیم و در واقع نمی‌دانیم چگونه باید جایگاه زنان را در افغانستان توصیف کنیم؟ برای تغییر این جایگاه و رسیدن به آرمان‌های زنان چه می‌توان کرد؟ یکی از راه‌کارها به فرموده ایشان، ایجاد فضای مناسب برای مطالعه زنان در دانشگاه بود.

سیاست برقع؛ زنان افغان و دولت های پیش و پس از طالبان

فاطمه صادقی

درباره‌ی وضعیت زنان افغان در عرض چند سال گذشته و خاصه در دوره‌ی طالبان نوشته‌های فراوانی تحریر شده‌اند که هر یک به نحوی مسأله‌ی سرکوب زنان توسط دولت طالبان و نیز بحث کسالت آور رابطه‌ی میان اسلام و سرکوب زنان را مطرح کرده‌اند. همچنین در بیشتر تحلیل‌ها در مورد وقایع چند سال اخیر این کشور تاریخ آن به قطعات مجزا و پراکنده‌ای تبدیل می‌شود که ظهور طالبان در آن به نحوی نقطه‌ی عطف به حساب می‌آید. همین موضوع در مورد وضعیت زنان و نحوه‌ی رفتار دولت‌ها با آن‌ها نیز مصداق دارد. بر این اساس در وهله‌ی نخست چنین به نظر می‌آید که با محو طالبان از صحنه‌ی سیاسی و به دنبال تهاجم نظامی امریکا، زنان دیگر از تضییقاتی که بر آن‌ها اعمال می‌شد رها شده‌اند. حال آن که با مرور دوباره‌ی تجربه‌ی زنان در چند دهه‌ی اخیر این تصویر نه تنها مخدوش به نظر می‌رسد، بلکه گمان بر آن است که نقش سیاست‌های پیشین در ظهور طالبان

و به ویژه نحوه‌ی رفتار آنان با زنان اغلب در آن نادیده گرفته شده است.

علاوه بر این، به نظر می‌رسد که این تصویر با رگه‌ای غلیظ از سیاست و منازعه‌ی قدرت توأم شده است. زیرا از هنگام به قدرت رسیدن طالبان و به ویژه پس از حملات ۱۱ سپتامبر زنان برقع پوش به نماد عقب مانگی جامعه‌ی افغان و دلیلی بر توجیه تهاجم نظامی به این کشور تبدیل شدند. برقع به سمبول اسلام ستیزه جوی القاعده تبدیل شد و تلویحا چنین عنوان شد که گویی این طالبان‌اند که زنان را وادار به پوشیدن برقع کرده‌اند.

برای بررسی برخی از این مفروضات نخست به برخی از تفاوت‌هایی اشاره می‌شود که وضعیت زنان در افغانستان را با هم‌تایان آن‌ها در ایران متمایز می‌سازد. بررسی این تفاوت‌ها نشان‌گر آن خواهد بود که چگونه حجاب زن افغان که در اصل نمادی از فرهنگ سنتی این کشور است، به ایدئولوژی‌ای سیاسی در منازعه‌ی قدرت (برای هر یک از طرفین در گیر) در دو دهه‌ی اخیر تبدیل شده است. در بخش بعدی به نقش دولت‌های پیش از طالبان در تقویت طالبانیسم و به ویژه نقش سیاست‌های حکومت‌های چپ‌گرا و حکومت اسلامی اشاره خواهد شد. بازگشت به این دوره نشان می‌دهد که در افغانستان نیز همچون بسیاری از کشورهای اسلامی، زنان در صف اول چالش سنت و مدرنیزاسیون قرار گرفته‌اند، اما در هیچ یک از طرفین منازعه دغدغه‌ی چندانی برای مطالبات خود آنان وجود ندارد. بلکه هر یک از طرفین منازعه به نحوی از انحاء به ایدئولوژی قیم مآبی مجهزاند که خود را سخنگوی زنان «تحت ستم» دانسته است.

مروری بر برخی تفاوت‌ها میان وضعیت زنان در ایران و افغانستان

میان وضعیت زنان ایرانی و افغانستانی و به طریق اولی میان جامعه‌ی ایران و افغانستان به دلیل پیشینه‌ی مشترک فرهنگی و سیاسی اشتراکاتی وجود دارد. اما با آن‌که هر دو به نحوی از فرهنگ اسلامی تغذیه شده‌اند، سنت‌های متفاوت، بافت اجتماعی و سیاسی و پیشینه‌های تاریخی در این دو منجر به بروز تفاوت‌هایی شده است. در نظر گرفتن این تفاوت‌ها منجر به تقویت این فرضیه می‌شود که نمی‌توان از «جوامع اسلامی» به عنوان یک کل سخن گفت، زیرا هر جامعه‌ی اسلامی بر حسب سنت‌های فرهنگی متفاوت خود ارزش‌های اسلامی را نیز به گونه‌ای متفاوت مورد بازخوانی قرار داده است.

نخست آن‌که در حالی که در ایران شاهد نوعی تقسیم لبرالی خصوصی/ عمومی هستیم که با انقلاب اسلامی تقویت شد، در افغانستان تقسیم متعارف عمومی/ خصوصی تقسیم بندی نابجایی به نظر می‌رسد. مطابق این تصویر فضای عمومی جایی است که در آن بدن زن و جنسیت او باید حتی المقدور از انظار نامحرم پوشیده باشد. در افغانستان باید از دو گانگی میان خیابان و هر نوع فضای محصور دیگر شامل محیط کار، رستوران، هتل، دانشگاه، سالن‌ها، خانه، ماشین و... سخن گفت. خیابان بخشی از فضای عمومی است، اما ضمناً محلی نا امن است که تقریباً همه‌ی زنان مجبورند در آن به نحوی از انحاء از پوشش برخوردار باشند. حال آن‌که در دیگر فضاهای عمومی پوشش اجباری نیست. همچنین بر خلاف زنان ایرانی محجبه، زیاداند زنان برقع پوشی که در منازل خود حد بسیار نازلی از پوشش را نزد نامحرم رعایت می‌کنند. در این مورد اشتراک زیادی میان فرهنگ حوزه‌ی خصوصی میان افغانستان و پاکستان دیده می‌شود. با

وجود آن که فرهنگ روزمره در این جامعه فرهنگی به شدت پدر سالار است، اما پوشیدن برقع تنها یکی از ابعاد آن و بلکه بخش ناچیزی از آن را تشکیل می‌دهد. به جای آن باید گفت برقع لباسی است که زنان برای رفتن به خیابان می‌پوشند. سرکوب زنان در این جامعه در مکانیسم‌های دیگری بازتولید می‌شود که نحوه‌ی پوشش در آن بخش ناچیزی را اشغال می‌کند.

از این‌رو در حالی که در جامعه‌ی ایران حجاب وجهی عقیدتی، ایدئولوژیک و مذهبی دارد، در افغانستان برقع و حجاب بخشی از سنت زندگی روزمره را تشکیل می‌دهد و پوشیدن آن حاکی از بقای این سنت‌ها است. به همین دلیل با وجود آزاد بودن پوشش گذشته از زنانی که در دوره‌ی طالبان ناچار از پوشیدن برقع بودند، در باقی موارد برقع‌ها بر جا مانده‌اند، تنها بخش جلویی آن‌ها به نسبت گذشته کوتاه‌تر شده و به شکل گذشته در آمده است.

همچنین پوشیدن برقع تفاوت بسیار مشخصی را میان زن افغانی مدرن و سنتی ایجاد می‌کند؛ تفاوتی که یکی در واقعیت عینی زندگی روزمره‌ی زنان افغان و دیگری در عکس‌های روباز زنانی دیده می‌شد که در طول دوره‌ی رقابت‌های تبلیغاتی برای انتخابات وُلسی جرگه (مجلس شورا) و مشرانو جرگه (مجالس ایالتی) به در و دیوار شهرها چسبیده و در آن زنان با شعارهایی چون «امنیت، آزادی و انکشاف» «توسعه» به صحنه‌ی رقابت سیاسی همپای مردان قدم گذاردند. برای هر ناظری دیدن همزمان این دو تصویر تناقضی را به وجود می‌آورد و به این پرسش دامن می‌زند که میان دو واقعیت کدام یک حقیقی و کدام مجازی است؟

زنان برقع پوش که بخش اعظمی از جامعه‌ی زنان را نمایندگی می‌کنند از بی‌سوادگی، کمبود بهداشت، سنت‌های ناپسند همچون فروش دختران، ازدواج‌های

بررسی وضعیت زنان در افغانستان و تاجیکستان

اجباری، کمبود سرمایه‌ی اجتماعی و... رنج می‌برند. در مقابل آنان بخش کوچکی از زنان مدرن وجود دارند که تحصیل کرده، آشنا به زبان‌های خارجی و اکثراً دارای سوابق زندگی در خارج از کشور به‌ویژه در کشورهای غربی‌اند.

از این حیث میان زنان افغان و زنان ایرانی تفاوت‌های زیادی به چشم می‌خورد. زیرا در جامعه‌ی ایران میان زنان محجبه و آن‌هایی که قایل به حجاب نیستند، از حیث دسترسی به سواد، تحصیلات، بهداشت و... تفاوت محسوسی وجود ندارد ولی می‌توان بر اساس موارد فوق به تقسیم‌بندی میان زن سنتی و مدرن ایرانی پرداخت. از این‌رو در افغانستان تقسیم‌بندی سنتی / مدرن با توجه به‌نحوه‌ی پوشش، بهداشت، آموزش، و... همچنان پا بر جاست، در حالی که در مورد زنان ایرانی به چنین دوگانگی افراطی‌ای به‌ویژه در مورد نسل‌های جدید نمی‌توان قایل بود.

نیز باید از تفاوت‌های دو نظام فقهی و تاثیر آن‌ها بر وضعیت زنان یاد کرد. زیرا فقه حنفی که مکتب فقهی مورد پذیرش اکثریت مردم صرف نظر از شیعیان است، در مواردی چند با فقه شیعه‌ی اثنی‌عشری متفاوت است. برای مثال در حالی که در اولی شنیدن صوت زن به صورت تک صدایی مباح است، در دومی محل اشکال محسوب می‌شود. همچنین در حالی که در میان شیعیان اثنی‌عشری ازدواج موقت شرعی است، در میان حنفیه به لحاظ شرعی اشکال دارد.

سنت‌های قبیله‌ای نیز نقش زیادی را در جامعه‌ی افغانستان ایفا می‌کنند و حتا در مواردی آموزه‌های نسبتاً آزادی خواهانه‌ی فقه حنفی را تحت تاثیر قرار می‌دهند. ازدواج‌های اجباری، خشونت فراگیر علیه زنان که هنوز هم تا حدود زیادی پابرجاست، بی‌سوادی، رسم بدل (زنی

که به عنوان خون بهای مقتول به طرف مقابل داده می‌شود و اغلب به خاطر انتقام مورد آزار و اذیت قرار می‌گیرد)، رسم ولور که مطابق آن بهای گزافی بابت ازدواج به پدر عروس پرداخته می‌شود (تپر، ۱۹۸۱، ص ۳۹۵)، تعدد زوجات، ممنوعیت ازدواج میان اقوام مختلف برای مثال میان پشتون‌ها و هزاره‌ها، و... از این مواردند که همگی با ویژگی برجسته‌ی این جامعه به عنوان جامعه‌ای نخست و بیش از همه قومیتی مرتبط‌اند. برخی گزارش‌ها حاکی از آن‌اند که هم در جریان انتخابات ریاست جمهوری و هم انتخابات پارلمانی سران قبایل و متنفذین نقش زیادی ایفا کرده‌اند و در مواردی تصمیم گرفتند که افراد باید به چه کسی رای بدهند.

وضعیت زنان در افغانستان در موارد دیگر نیز تا حدودی معکوس وضعیت زنان ایرانی است. زیرا بر خلاف زنان ایرانی که از توانمندی‌های زیاد برخوردارند، اما با موانع قانونی مواجه‌اند، در افغانستان گذشته از مواردی چند وضعیت معکوس است؛ یعنی معدودی زنان افغانی از توانمندی‌های کافی برای مدیریت و تصمیم‌گیری‌های سیاسی برخوردارند، اما همگی آن‌ها دست کم بر روی کاغذ دارای حقوق برابر مدرن‌اند. برای مثال در حالی که ایران از معدود کشورهای اسلامی است که کنوانسیون منع تبعیض علیه زنان را حتا با قید و شرط نپذیرفته است، افغانستان آن را بدون قید و شرط به امضا رسانده است؛ هرچند در این مورد انتقاداتی نیز وارد شده است. چنین عنوان می‌شود که افغانستان در این مورد همانند بسیاری از کشورهای اسلامی‌ای رفتار کرده است که پس از دستیابی به استقلال برای به رسمیت شناخته شدن از سوی جامعه‌ی بین‌المللی به‌عنوان دولت‌های مستقل ملی به طور شتاب‌زده میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی و میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی را به امضا

بررسی وضعیت زنان در افغانستان و تاجیکستان

رساندند، حال آن که در عمل هیچ‌یک از آنها به این میثاق‌ها پایبند نماندند. این در حالی است که بر اساس این دو میثاق هر کشوری از پیش ملزم به رعایت کامل حقوق بشر شامل حقوق زنان شده است و در واقع نقش کنوانسیون منع تبعیض بر این اساس چندان تعیین کننده نخواهد بود.

به رغم این انتقاد، به نظر می‌رسد که پیوستن بی‌قید و شرط به کنوانسیون منع تبعیض که در واقع واکنشی در برابر افکار عمومی در برابر وضعیت زنان افغانی بوده است، می‌تواند راه سخت و دشوار زنان افغانی را در غلبه بر موانع فرهنگی تا حدودی تسهیل کند. اما این پرسش هنوز پا بر جاست که چگونه می‌توان رسوم ناپسندی را که به خاطر سال‌ها جنگ داخلی و سیاست رژیم‌های پیشین تقویت شده است، از میان برداشت؟ در این میان دولت‌ها و نهادها همچنان که خواهیم دید نقشی تعیین کننده داشته‌اند؛ هر چند به نظر می‌رسد که در این مورد دولت فعلی افغانستان به‌عنوان دولت ضعیفی که هنوز در حال شکل‌گیری و تحکیم مبانی ملی خود است، دست کم تا مدت‌ها چندان تعیین کننده نخواهد بود.

نیز این انتقاد وارد شده است که شرایط جدید تنها منجر به رفع تضییقات و سیاست‌های افراطی‌ای شده است که در دوره‌ی طالبان اعمال شده بود، اما هنوز در مورد از میان برداشتن سنت‌های ناپسند کار جدی‌ای انجام نشده است، به‌ویژه آن که این رسوم بیشتر در میان قبایل و در نقاطی جاری است که از نظارت دولت مرکزی تا حدود زیادی فارغ‌اند. همچنین هنوز هم به سبب ضعف حاکمیت دولت، در بسیاری از نقاط افغانستان قوماندانان (جنگ سالاران) با زور سلاح، ارباب و تهدید، از قدرت‌های محلی و مقطعی برخوردارند که می‌تواند حضور زنان را در محافل سیاسی و تسهیم قدرت به نحوی از انحاء

تحت تاثیر قرار دهد.

تفاوت دیگر به حقوق اجتماعی و سیاسی زنان در این دو کشور باز می‌گردد. در حالی که زنان ایرانی به لحاظ برخورداری از سواد، آموزش، تحصیلات و توانایی‌های حرفه‌ای، از سطح به مراتب بالاتری در مقایسه با زنان افغانی قرار دارند، در ایران نظام سهمیه بندی برای احراز کرسی نمایندگی مجلس وجود ندارد. حال آن که در افغانستان مطابق قانون ۲۵ درصد کرسی‌های نمایندگی از آن زنان است. همین موضوع ورود آن‌ها را به عرصه‌های قدرت و تصمیم‌گیری تسهیل می‌کند.

با این همه حقوق قانونی زنان افغانی نیز بی‌قید و شرط نیست. برای مثال در حالی که در قانون اساسی این کشور در ماده‌ی بیست و دوم تصریح شده است که: «اتباع افغانستان اعم از زن و مرد در برابر قانون دارای حقوق و واجبات مساوی می‌باشند»، در ماده‌ی پنجاه و سوم و به نوعی تناقض آمیز گفته شده: «دولت حقوق متقاعدین را تضمین نموده، برای کهن سالان، زنان بی‌سرپرست» و... «مطابق به احکام قانون کمک لازم به عمل می‌آورد.» مفهوم «زنان بی‌سرپرست» دال بر آن است که زن و مرد با یکدیگر برابر نیستند و زنان همواره باید تحت قیمومیت مرد به سر برند.

این تفاوت‌ها که می‌توان تعداد دیگری را نیز بر آن‌ها افزود، خود به تمایزات جامعه شناختی میان ایران و افغانستان راجع‌اند. از جمله آن که جامعه‌ی ایران از طبقه‌ی متوسط بزرگ و رشد یافته‌ای در مقایسه با افغانستان برخوردار است که خود عامل موثری در ارتقای وضعیت زنان به شمار می‌آید. دیگر آن که مدرنیزاسیون در ایران به‌رغم متوقف شدن در مقاطعی همچون جنگ میان ایران و عراق، روندی نسبتاً متداوم هر چند کند داشته است. این موضوع دسترسی بسیاری از زنان ایرانی اعم از سنتی

بررسی وضعیت زنان در افغانستان و تاجیکستان

و مدرن یا وابسته به طبقات بالا و پایین را به تحصیلات عالیه موجب شده است؛ حال آن که تعداد زیادی از زنان در داخل افغانستان به دلیل بیست و سه ساله جنگ داخلی و روی کار آمدن دولت‌هایی که با تحصیل زنان مخالف بودند، عملاً از دسترسی به آموزش عالی محروم بوده‌اند (مقدم، ۲۰۰۴، صص ۲-۴۶۰).

سیاست‌های جنسیتی پیش و پس از طالبان

پرسش دیگر آن است که شکاف و تناقض میان زنان افغانی سنتی و مدرن، به عبارت دیگر میان دو سطح متخالف از واقعیت چگونه سرنوشت زنان افغانی را تحت الشعاع قرار داده است و نقش دولت‌ها و قدرت‌های خارجی در گذشته و حال در به وجود آوردن و حتا تعمیق آن چه بوده است؟

برای پاسخ به این پرسش‌ها باید اندکی به عقب بازگشت و سهم دیگر رژیم‌ها و به‌ویژه دولت‌های کمونیستی و اسلامی در تغییر فرهنگی از طریق اعمال سیاست‌های فرهنگی از بالا به پایین را در نظر گرفت. موضوع بر سر دوره‌ی طالبان نیست، بلکه بیش از آن بر سر آن است که چگونه دولتی همچون طالبان توانست به قدرت برسد و وضعیت را به گونه‌ای تغییر دهد که اکنون نیز اثرات آن همچنان تا حدود زیادی پا بر جاست.

برنامه‌ی مدرن سازی افغانستان که تغییر در وضعیت زنان را در بر می‌گرفت، از دوران حکومت امان الله خان شاه افغانستان (۱۹۲۹-۱۹۱۹) آغاز شد که برای افغان‌ها قهرمان مبارزه با استعمار انگلستان و نیز از پیشروان تحول و ترقی در این کشور است. یکی از مهمترین تحولات امان الله برنامه‌ی آموزش زنان و ایجاد مدارس دخترانه‌ای بود که با واکنش سران قبایل و خانواده‌های سنتی مواجه شد. او همچنین با همسرش بدون حجاب در

انظار عمومی ظاهر شد؛ به نحوی که این واقعه بر جریان کشف حجاب در ایران تاثیرگذار بود. اما به رغم تاثیر پذیری رضاشاه از این واقعه، به دلیل سقوط امان الله توسط محافظه کاران دولت در مورد کشف حجاب اجباری تا پس از سفر شاه به ترکیه و ملاقات با آتاتورک اقدامی صورت نداد (پایدار، ۱۹۹۶، ص ۱۰۶). این اصلاحات امان الله را در برابر شورش قبایلی قرار داد که اصلاحاتی چون رفتن زنان و دخترانشان به مدرسه، محدودیت چند همسری و جلوگیری از ولور را بر نمی تافتند، از این رو شکست خورد و مجبور به ترک وطن شد.

پس از دوره‌ی امان الله خان دوران حکومت‌های سوسیالیستی و کمونیستی در افغانستان مقطعی مهم به‌ویژه برای زنان است که به نظر می‌رسد بتوان ریشه‌ی بسیاری از وقایع سیاسی در چند سال اخیر را در آن جست. زیرا اگر چه در این دوران به ویژه در ارتباط با زنان پیشرفت‌های مهمی صورت گرفت، اما به ویژه آن چه را که در دوره‌ی طالبان به وقوع پیوست می‌توان به صورت دقیق بازنمون سیاست‌های جنسیتی این دوره دانست. همچنان که والتاین مقدم یادآور شده است، در این دوره اصلاحات شامل ملغا کردن رسوم سنتی ازدواج، بالا بردن سن بلوغ دختران تا ۱۶ سال، ممنوعیت پوشیدن برقع، اجبار مردان به تراشیدن ریش، تحصیلات و آموزش اجباری برای دختران، حق رای زنان و جز این‌ها می‌شد؛ که درست عکس آن‌ها بعدها در دوره‌ی طالبان با خشونت اعمال شد. افغانستان در این دوره شاهد مهاجرت‌های گسترده‌ی افرادی بود که انقلاب اجباری از بالا را بر نمی‌تافتند. بسیاری از خانواده‌ها برای گریز از آموزش اجباری دختران که برای آن‌ها ننگ محسوب می‌شد، به‌ویژه به پاکستان و ایران و سایر کشورهای مسلمان مهاجرت کردند. اعمال سیاست‌های قیم مآبانه

بررسی وضعیت زنان در افغانستان و تاجیکستان

و دستوری، دولت‌های وابسته به شوروی را با چنان مقاومت‌هایی روبرو ساخت که در برخی موارد به روند جاری امور تن در می‌دادند. از جمله گرچه آموزش برای زنان اجباری بود، اما دختران و پسران در مدارس جداگانه آموزش می‌دیدند (همان، صص ۴۵۳، ۴ و ۷).

برنامه‌ی مدرنیزاسیون شوروی و حکومت‌های وابسته با آن در افغانستان شامل تحمیل پروژه‌ی مدرنیزاسیون توسط گروهی از نخبگان حکومتی و از طریق دستگاه دولت می‌شد. تخمین زده می‌شود که از جمعیت ۱۷ میلیون نفری افغانستان در این دوره ۸۵ درصد آن‌ها روستایی بودند. اما این برنامه‌ها عمدتاً بر شهرهای بزرگ متمرکز بود، در حالی که روستاها عمدتاً به شیوه‌ی قبیله‌ای اداره می‌شد (هالیدی، ۱۹۹۸، ص ۱۳۵۹) و یا حکومت مرکزی در آن‌جا قادر به رقابت با حاکمیت محلی نبود.

پروژه‌ی اصلاحات دولت‌های چپ‌گرا در افغانستان در دوران جمهوری دموکراتیک افغانستان عمدتاً به اصلاحاتی محدود می‌شد که در قالب سه مصوبه‌ی قانونی به اجرا گذاشته شد. مطابق آن‌ها رسم و لور و فروش دختران توسط دهقانان بی‌بضاعت ملغی شد. همچنین بر اساس این مصوبات زنان در ازدواج آزادی انتخاب پیدا کردند. این مصوبات با واکنش شدید سنت‌گرایانی روبرو شد که با آزاد شدن زنان برای ازدواج و رفتن به مدارس آبروی خود را در خطر می‌دیدند. همچنین دولت تشکیلاتی را با عنوان «سازمان دموکراتیک زنان افغان» راه اندازی کرد که فعالیت عمده‌ی آن مبارزه با بی‌سوادی زنان در شهرها و روستاها، بیرون کشاندن آن‌ها از خانه و دیگر برنامه‌های اجتماعی برای زنان بود. برنامه‌ی سوادآموزی به دختران روستایی با بیشترین مقاومت‌ها روبرو شد، زیرا کادرهای سوادآموزی روستاییان را حتا با به کار بردن خشونت فیزیکی وادار می‌کردند که به حضور

دختران در کلاس‌ها رضایت دهند، از این رو بسیاری از آن‌ها از روستاها اخراج یا توسط روستاییان کشته شدند (مقدم، همان، ص ۴۵۴).

برنامه‌ی آزاد سازی زنان در دوران حکومت‌های کمونیستی و سوسیالیستی بار دیگر تأکیدی بر بن‌بست و تناقض پروژه‌های مدرنیزاسیون پرشتاب از بالا به پایین است که از یک سو در مدت زمان کوتاه خواستار ایجاد تحولات عمیق در زندگی مردم است و از سوی دیگر درست از جانب همان مردم با واکنش‌های کاملاً معکوس مواجه می‌شود.

تجربه‌ی این دوران همچنین تجربه‌ی حکومت‌هایی است که یکی بعد از دیگری با کودتاهای خونین بر سر کار آمدند. ۱۹۷۸ کودتای نور محمد تره‌کی بر ضد داود خان، ۱۹۷۹ کودتای خونین حفیظ الله امین بر ضد تره‌کی، دسامبر ۱۹۷۹ تهاجم نظامی شوروی به افغانستان برای سرکوب مجاهدین و کشته شدن امین و جانشینی ببرک کارمل.

تهاجم نظامی شوروی به افغانستان به مدت ده سال از ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۹ جنگ داخلی میان روس‌ها و مجاهدین را موجب شد تا آن‌که در اوایل سال ۱۹۸۹ شوروی از افغانستان خارج شد، و نجیب الله که به صورت غیر مستقیم از جانب روس‌ها مورد حمایت بود جای ببرک کارمل را گرفت. خود او بعدها در دوره‌ی طالبان به طرزی وحشت آفرین و مرعوب کننده در انظار عمومی در کابل به دار آویخته شد.

فروپاشی شوروی موجب ساقط شدن نجیب الله از قدرت و دوره‌ی دوم جنگ‌های داخلی از ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۸ این بار میان نیروهای افغانی شد که با پیروزی طالبان و تصرف بخش اعظم خاک افغانستان به پایان رسید. پس از آن دوران حکومت طالبان فرا رسید که بسیاری از آن‌ها از

بررسی وضعیت زنان در افغانستان و تاجیکستان

اعضای پیشین مجاهدین بودند.

مهمترین واکنش در مقابل اصلاحات دولت‌های چپ‌گرای وقت کابل خاصه در ارتباط با زنان شکل‌گیری تشکیلات اسلام‌گرایانی بود که بعدها با عنوان «مجاهدین» شناخته شدند و مورد حمایت گسترده‌ی ضیاء الحق رییس جمهور وقت پاکستان، سازمان سیا، عربستان سعودی، و بسیاری از دیگر کشورهای اسلامی از جمله ایران، مصر، و الجزایر بودند. هر یک از آنها به دلایل سیاسی متفاوت از جمله ترس از نفوذ شوروی و هواداری از اسلامی شدن تاب تحمل حکومت چپ‌گرا در یک کشور اسلامی را نداشتند.

در حالی که بسیاری در غرب و کشورهای اسلامی از مجاهدین هواداری می‌کردند، وضعیت زنان افغان در این دوره به فراموشی سپرده شد. در دوره‌ی جنگ‌های داخلی اول میان مجاهدین و نیروهای شوروی، بسیاری از زنان از دسترسی به آموزش محروم شدند، کلاس‌های درس تعطیل شد و سازمان‌های زنان از فعالیت بازماندند یا برخی از فعالین آنها کشته شدند. از جمله مینا کشور کمال که بنیان‌گزار انجمن انقلابی زنان افغانستان در ۱۹۷۷ بود، در ۱۹۸۷ توسط اسلام‌گرایان کشته شد. بیشترین خشونت‌ها نسبت به زنان توسط هواداران حزب اسلامی به رهبری گلبدین حکمتیار صورت می‌گرفت که مورد حمایت آمریکا، پاکستان و عربستان سعودی قرار داشت. مجاهدین بخشی در واکنش نسبت به سیاست‌های حکومت چپ‌گرای کابل و بخشی به دلیل باورهایی که به اسلام منتسب می‌نمودند، مخالف تحصیل زنان و کار بیرون از خانه بودند. بنابر آمارها در اردوگاه‌های مجاهدین تنها ۱۸۰ زن به دبیرستان می‌رفتند و بسیاری از زنان بیوه در این اردوگاه‌ها در کمپ‌های مخصوصی نگه‌داری می‌شدند که حکم زندان را داشت. همچنین در

۱۹۹۰ گروهی از روحانیون افغانی که همگی آنها به گروه‌های افغانی هفت گانه‌ی دولت در تبعید مجاهدین تعلق داشتند، در پیشاور پاکستان فتوایی را صادر کردند که بعدها در دوره‌ی حکومت ربانی و دوره‌ی طالبان مو به مو به اجرا گذاشته شد. بر اساس این فتوا، تمام بدن زن باید پوشیده باشد، چادری یا برقع باید از موادی درست شود که نرم نباشد و موقع راه رفتن صدا نکند. نیز زنان باید از مصرف عطر اجتناب کنند. زینت آلات نیز برای آنها در انظار عموم ممنوع اعلام شد (همان، ص ۴۵۶). حکمتیار در دوران نخست وزیری خود سینماها را تعطیل کرد، زنان را مجبور ساخت که برقع بپوشند، پخش موسیقی را ممنوع ساخت و همه‌ی کسانی را که تصور می‌شد با کمونیست‌ها همکاری کرده‌اند، بیرون کرد (ماگنوس، ۱۹۹۷، ص ۱۱۲).

با فروپاشی شوروی مجاهدین به جای نجیب الله، قدرت را در دست گرفتند، اما بلافاصله جنگ‌های داخلی میان گروه‌های مختلف بر سر قدرت آغاز شد. مجاهدین به‌عنوان بخشی از سیاست اسلام‌گرایی که بیشتر واکنشی در برابر اصلاحات حکومت‌های چپ گرا بود، پوشیدن برقع را برای زنان اجباری کردند.

زنان افغانی‌ای که این دوره را تجربه کرده‌اند از تجاوز گسترده‌ی زنان توسط مجاهدین، کشتن مردان و زنان بی‌گناه، و... خبر می‌دهند. در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۶ بسیاری از شهروندان در درگیری‌های داخلی کشته شدند و تعداد بی‌شماری زن و کودک مورد تجاوز قرار گرفتند. وضعیت در دوره‌ی جنگ‌های داخلی به گونه‌ای وخیم بود که با تصرف بخش اعظم خاک افغانستان توسط طالبان در ۱۹۹۸ مردم برای نخستین بار پس از بیست و اندی سال از جنگ داخلی فارغ شدند. از این رو با به قدرت رسیدن طالبان برای برخی این امید حاصل

بررسی وضعیت زنان در افغانستان و تاجیکستان

شد که جنگ داخلی به پایان رسیده است. حتا بسیاری از مردم در داخل افغانستان و همچنین بعضی از قدرت‌های خارجی از جمله ایالات متحده از ظهور طالبان استقبال کردند (همان، صص ۱۱۶ و ۱۱۷).

از سوی دیگر برای بسیاری آرامش دوره‌ی طالبان در کنار خشونت‌های دائمی علیه مردان و زنان چندان تفاوتی با جنگ داخلی نداشت، لذا افغانستان در این دوره نیز شاهد سیل مهاجرت آواره گانی بود که به سمت ایران و پاکستان سرازیر شدند.

ظهور حرکت‌های افراطی اسلامی در دوران پس از کمونیسیم و نیز دولت طالبان را که از حمایت آمریکا برخوردار بودند می‌توان تا حدود زیادی به سیاست‌های شوروی در افغانستان مرتبط دانست که اوج آن تهاجم نظامی به این کشور بود. در واقع بخش زیادی از اعمال خشونت نسبت به زنان در واکنش به سیاست‌های مبتنی بر اربعاب و تهدید در اشکال گوناگونی صورت گرفت که در دوران حکومت‌های چپ گرا اعمال می‌شد. تهدید به کنار گذاشتن اجباری برقع در دوره‌ی کمونیست‌ها درست روی دیگر سکه‌ی پوشیدن اجباری برقع در دوره‌ی حکومت اسلامی و دوره‌ی طالبان بود. در این مورد سیاست روسیه در افغانستان همچون هر سیاست امپریالیستی دیگری از نوعی روند همگون سازی افراد در جامعه‌ی مورد نظر با جامعه‌ی امپریالیست حکایت داشت. این سیاست هرچند برای بسیاری زنان در دسترسی به سواد، آموزش، دانش، بهداشت و... حکایت دارد، اما در اساس بر ایده‌ی آزاد سازی آن‌ها متکی نبود، بلکه بر شیوه‌ای قیم مآب تکیه داشت که در آن مجموعه‌ای از برنامه‌های دیکته شده (از جمله در مورد زنان) لازم الاجرا بودند.

افغانستان در سال‌های پایانی قرن بیستم همواره جولانگاه

دو قدرت جنگ سرد بوده است که اکنون نیز یکی از آن‌ها در افغانستان حضور دارد. با این حال در مقایسه، تجربه‌ی دوره‌ی مجاهدین و طالبان در مقایسه با تجربه‌ی دوران حکومت کمونیستی برای زنانی که در هر دو دوره زندگی کرده‌اند، تجربه‌ای به مراتب تلخ‌تر است. اما از سویی در مقایسه با دوره‌ی طالبان هرگز توجه چندانی به این موضوع صورت نگرفت که مجاهدین نیز کمابیش همان سیاست‌هایی را در مورد زنان اعمال می‌کردند که طالبان در پیش گرفتند.

آن چه در همگی این سیاست‌ها از ۱۹۷۳ به این سو مشترک است، تجربه‌ی توالی حکومت‌هایی است که هر یک به صورت یک جانبه، غیر دموکراتیک و دستوری به اجرای برنامه‌های ایدئولوژیک در مورد شهروندان و به ویژه زنان پرداختند. تجربه‌ای که ما به ازای آن در کشورهای اسلامی دیگر نیز کمابیش مشاهده شده است. در تمامی این موارد عناصر مشترکی را می‌توان یافت؛ نخست اولویت دادن به پوشش به عنوان نماد سنت و تجدد و در نتیجه ایجاد شکاف و تعمیق آن در میان بخش سنتی و متجدد زنان. دوم جدا کردن و تبدیل حجاب از سنت حاکم بر زندگی روزمره به ایدئولوژی سیاسی از سوی تمامی طرف‌های درگیر. سوم تلاش برای اعمال سیاست‌های قیم مآبانه و از بالا به پایین عمدتاً با تکیه بر نوع پوشش زنان و یا تراشیدن یا بلند نگه داشتن ریش برای مردان. خواه این تجربه در مورد ایران، مصر و ترکیه باشد یا در افغانستان، در همه‌ی موارد مشابه بوده است.

تفاوت افغانستان با سایر جوامع اسلامی در این مورد آن است که این جامعه به لحاظ جنگ داخلی و دخالت خارجی از فرصت کمتری برای دستیابی به آرامش و پیشرفت برخوردار بوده است. و گرنه این کشور نیز دقیقاً با همان

بررسی وضعیت زنان در افغانستان و تاجیکستان

چالش‌هایی روبرو بوده و هست که سایر جوامع اسلامی با آن دست به گریبان‌اند. نیز افغانستان در دوره‌ای استعمار و امپریالیسم مجدد (این بار توسط روس‌ها) را تجربه کرد که در آن بسیاری از کشورهای اسلامی سرگرم اصلاحات و ایجاد زیرساخت‌های اقتصادی، امنیتی و اجتماعی بودند. سیاست جنسیتی دولت‌های چپ‌گرا در افغانستان بیش از هر چیز به گسترش و تعمیق شکاف میان زن مدرن افغان و زن سنتی منجر شد. وضعیت زنان افغان در این دوره را می‌توان با وضعیت زنان ایران در دوره‌ی پهلوی اول مقایسه نمود. به‌ویژه از آن‌رو که در هر دو مورد سیاست‌ها نه تنها با خود متناقض بلکه تقابل آفرین بودند.

هم‌چنین مهاجم شوروی در کنار سایر عوامل از جمله رشد اسلام‌گرایی در منطقه به‌خیزش جنبش‌های اسلام‌گرایی منجر شد که خواستار پیاده کردن سیاست‌هایی درست در تقابله با روس‌ها بودند. پس از آن دوره‌ی دولت‌های اسلامی‌ای فرا رسید که نتیجه‌ای جز خشونت فراگیر، تجاوز و ویرانگری و سیاست‌های افراطی از نوع دیگر نداشت.

سیاست طالبان در ارتباط با زنان نیز در مقایسه با سیاست‌های دولت اسلامی پیشین از تفاوت محسوسی حکایت نمی‌کرد. می‌توان دوره‌ی حکومت طالبان را نیز به دو بخش تقسیم نمود که در بخش نخست آن از سوی افکار عمومی در جهان توجه چندانی به وضعیت زنان صورت نمی‌گرفت. تنها زمانی که ارتباط میان القاعده و طالبان مشخص شد، نگرانی برای زنان برقع پوش برای آماده کردن افکار عمومی در بر خورد با طالبان به مساله‌ای فراگیر تبدیل شد. به نظر می‌رسد که در همه‌ی موارد فوق «برقع» به سیاستی مبدل شده است که ارتباط تنگاتنگی با رقابت دولت‌های امپریالیستی در این کشور

داشته است.

حضور نظامی فعلی امریکا نیز همچون سیاست شوروی در افغانستان به زنان این کشور که تجربه‌ی دوران جنگ داخلی و سرکوب را از سر گذرانده‌اند و نیز به دلیل فقدان یا عدم کارآیی یک دولت ضعیف در حال گسترش، اجازه می‌دهد که دوره‌ای از آرامش و امنیت نسبی را تجربه کنند. با این حال مرور تجربه‌ی حضور نظامی شوروی در افغانستان حاکی از آن است که در حالی که این دوره برای زنان دوره‌ای از آزادی در حدود سیاست‌های پدر سالار شوروی بوده است و دوره‌ای از آزادی نسبی را به همراه داشته است که بخش کوچکی از زنان افغانی از آن منتفع شدند، اما این آزادی نه تنها منجر به بروز شکاف میان زنان این کشور شد، بلکه به برانگیخته شدن و تجهیز واکنش‌های سنت گرایانه‌ای منجر شد که پیامد آن‌ها برای تمامی زنان و مردان در این کشور دردناک و تلخ بوده است. به عبارت دیگر به نظر می‌رسد که حضور نظامی شوروی و اعمال سیاست‌های اقتدار آمیز، تاوان آزادی نسبی در دوره‌ای محدود بوده است که با از سر گذراندن دوره‌ای پر از آشوب، خشونت و انقیاد برای زنان پرداخته شده است. به نحوی که دستاوردهای آن را در معرض پرسش قرار می‌دهد. حتا بعضی مقامات روسیه نیز بعدها این اقدام را به وجود آورنده‌ی وضعیتی دانستند که به ظهور طالبان در افغانستان پیش آمده بود (ماگنوس ، همان ، ص ۱۱۵).

با مرور تجارب سال‌های اخیر می‌توان گفت زنان افغانی با چالش‌های متفاوتی مواجه‌اند که هر یک از آن‌ها به تنهایی نیز می‌تواند تعیین کننده باشد.

نخستین چالش به‌ویارویی با ساختارهای پدر سالاری سنتی باز می‌گردد که به برخی از وجوه آن در بالا اشاره شد. دوم چالش مدرنیزاسیون شامل گذار از مرحله‌ی

بررسی وضعیت زنان در افغانستان و تاجیکستان

دولت - ملت سازی است که در این مورد این کشور را می‌توان با سایر جوامع اسلامی دارای اشتراکات فراوان دانست. همچون سایر موارد زنان افغان در رویارویی با این دو چالش بر سر دو راهی سنت و تجدد قرار گرفته‌اند که در هر مورد به پیروی از مجموعه‌ای از سیاست‌های قیم مآبانه انجامیده است. و نهایتاً چالش سوم که به مساله‌ی مواجهه با امپریالیسم و تهاجم نظامی باز می‌گردد. اما در این مورد می‌توان میان افغانستان و سایر جوامع اسلامی قایل به تمایز شد. زیرا در حالی که قریب به اتفاق جوامع اسلامی (به استثنای عراق) در عصر پسا استعماری به سر می‌برند، افغانستان در دهه‌های اخیر وارد دوره‌ی استعماری جدیدی از نوع مستقیم آن شده است که توأم با مداخله‌ی نظامی بوده است. در هم تنیدگی این سه، وضعیت زنان این کشور را با دشواری‌های خاصی مواجه می‌سازد.

پرسش مهم در این میان آن است که حضور نظامی آمریکا در این کشور چه پیامدهایی را به دنبال خواهد داشت؟ آیا این دوره‌ی ثبات و آزادی نسبی نیز می‌رود تا در آینده با واکنش‌های محافظه کارانه از نوعی دیگر مواجه شود؟ و آیا با وجود شکاف عمیق میان زنان افغانی، دولت جدید متمایل یا قادر است این شکاف فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی را به نحوی پر کند که زنان افغانی بتوانند به صورت یک کل یک پارچه از هویت و مطالبات خود در مقابل سیاست‌های قیم وار دفاع کنند؟

فهرست منابع

- قانون اساسی افغانستان .
- وزارت امور زنان افغانستان، میرمن، دور سوم، سال چهارم، شماره‌ی دوازدهم، کابل، ۱۳۸۴ .

-Halliday, Fred, Tanin, Zahir 1998, «The Communist Regime in Afghanistan 1978-1992: Institutions and Conflicts», Europe-Asia Studies, Vol.50, No.8, pp.1357-1380.

Magnus, Ralph H. 1997, «Afghanistan in 1996: Year of The Taliban», Asian Survey, vol.37, No.2, pp. 111-117.

-Moghaddam, Valentine M. 2004, «A Tale of Two Countries: State, Society, and Gender Politics in Iran and Afghanistan», The Muslim World, Volume 94, pp.449-467.

-Paidar, Parvin 1996, Women and the Political Process in Twentieth Century Iran, Cambridge, Cambridge University Press.

-Tapper, Nancy 1981, «Direct Exchanges and Brideprice: Alternative Forms in a Complex Marriage System», Man, Vol.16, No.3, pp. 387-407.

